

نقدی بر تصحیح اخیر دیوان ابوالفرج رونی

(با تکیه بر واژه‌نامه و تعلیقات)

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه یزد | گلپر نصری
| ۴۴۷ - ۴۰۹ |

به یاد دکتر علی اصغر پهلوان حسینی (۱۳۳۹-۱۴۰۲ ش)، استادیار فقید دانشگاه یزد، که «نقد و تحلیل دیوان ابوالفرج رونی» را به عنوان موضوع رساله برگزید و به انجام رساند؛ اما رنج طاقت سوز و دیرپای بیماری مجال بازبینی و انتشار کتاب را به او نداد.

۴۰۹

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

چکیده: جدیدترین تصحیح دیوان ابوالفرج رونی متنی است فراهم آمده به کوشش خانم مریم محمودی، که بر اساس چهار نسخه سامان یافته و در ۱۳۹۸ ش، با حمایت مرکز نسخه پژوهی دانشگاه اصفهان و به توسط نشر «سخن» از چاپ برآمده است. در انتهای کتاب، تعلیقات، و پس از آن، واژه‌نامه‌ای دوستونی و چهارده صفحه‌ای از لغات و ترکیبات دشوار دیوان دیده می‌شود. در این مقاله، ضمن اشاره‌ای کلی به کاستی‌های تصحیح مورد بحث، مانند سهواً قلم‌های راه یافته به مقدمه، مغفول ماندن برخی سروده‌های صحیح‌الانتساب ابوالفرج، بی‌توجهی مصحح به منابع جنبی، وجود ابهام معنایی و خلل وزنی در بعضی ابیات، شماری از اشکالات واژه‌نامه و تعلیقات نیز نقد و بررسی شده است. در پاره‌ای از موارد، به نظر می‌رسد که تعریف درج شده با معنای کاربردی در شعر ابوالفرج انطباق ندارد؛ گویا مصحح معنای لغات و ترکیبات را بدون در نظر گرفتن بافت ابیات، صرفاً از روی فرهنگ‌ها نوشته است. تعلیقات کتاب نیز به شکل فعلی چندان راهگشا نیست و نقایصی دارد.

کلیدواژه‌ها: دیوان ابوالفرج رونی، واژه‌نامه، نقد

A Note on the Recent Edition of the *Divān* of Abū al-Faraj Rūnī
Golpar Nasri

Abstract: The most recent edition of the *Divān* of Abū al-Faraj Rūnī, prepared by Dr. Maryam Maḥmūdī and based on four manuscripts, was published in 2019 (1398 SH) by Sokhan Press. At the end of the volume appears a section of annotations followed by a 14-page, double-column glossary of difficult words and phrases found in the *Divān*. Such end-of-text glossaries are valuable tools for lexicographers, editors, and scholars interested in linguistic and philological studies. However, in an age where smart indexing tools are widely available, publishing a glossary without page numbers can be seen as a shortcoming. This article briefly addresses several flaws in the edition and critically examines some issues in the glossary. In addition to textual misreadings that have found their way into the glossary, certain definitions seem inconsistent with the poetic context in which the words occur—suggesting that the compiler relied solely on dictionaries without sufficient attention to contextual usage. The glossary could be significantly improved in future editions by including additional entries and cross-references.

Keywords: *Divān* of Abū al-Faraj Rūnī, glossary, textual critique.

مقدمه

دیوان ابوالفرج رونی، قصیده‌سرای مشهور قرن پنجم، اولین بار در ۱۳۲۰ ق. در حاشیه دیوان عنصری در بمبئی به چاپ سنگی رسید. پس از آن، در ۱۳۰۴ ش، به کوشش چایکین، و با حواشی و شرح حال شاعر به قلم محمّدعلی ناصح، در ضمیمه سال ششم مجله ارمان منتشر شد (نک. مشار، ۱۳۵۱، ج ۲، ص ۲۶۲؛ رحیم‌پور، ۱۳۹۲، ص ۵۰۲). بار دیگر، در سال ۱۳۴۷، به اهتمام محمود مهدوی دامغانی در مشهد به طبع رسید و آخرین بار، در ۱۳۹۸، با حمایت «مرکز نسخه‌پژوهی و تصحیح متون» دانشگاه اصفهان، و به تصحیح خانم مریم محمودی انتشار یافت. ایشان متن را بر اساس چهار نسخه تصحیح کرده، تعلیقاتی بر بعضی ابیات نوشته و واژه‌نامه‌ای چهارده‌صفحه‌ای برای لغات و ترکیبات دیوان ترتیب داده است. مشخصات نسخه‌ها، که در مقدمه ذکر شده، چندان دقیق نیست؛ از این رو، برای معرفی آن، ذیلاً جزئیاتی داخل قلاب افزوده شد:

۱. نسخه اساس: [مجموعه دواوین، دستنویس شماره ۱۰۳ کتابخانه چستربیتی ایرلند]، کتابت: ۹۹۶ق، فیلم شماره ۱۸۶۵ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران؛ ۲. مجموعه دواوین (چهار شاعر)، نسخه محفوظ در کتابخانه بریتیش میوزیوم [به شماره ۳۷۱۳.۰۳]، کتابت: ۹۹۲ق، [عکس شماره ۲۳۴-۲۳۵ کتابخانه مینوری]؛ ۳. مجموعه دواوین [دوازده شاعر]، نسخه محفوظ در کتابخانه حکیم اوغلو علی پاشا در ترکیه، به شماره ۶۶۹، [فیلم شماره ۱۷۰ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران]؛ ۴. مجموعه دواوین (هشت شاعر)، دستنویس محفوظ در کتابخانه مجلس شورای اسلامی، کتابت: ۹۹۶ق، به شماره ۴۸۴/۱ (نک. ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص پنجاه و هفت - شصت و دو).

چنانکه منتقدان دیگر نوشته‌اند، مصحح برخی از دستنویس‌ها، جنگ‌ها و مجموعه‌هایی را که شعر ابوالفرج در آن آمده، ندیده و از منابعی هم که در اختیار او بوده، به شکل ناقص استفاده کرده است (نک. شریفی صبحی، در منابع دیجیتالی).

عناوین قصاید، غالباً، در متن دیوان محذوف است و به جای آن، در آغاز هر سروده، وزن و بحر عروضی آن نوشته شده است؛ عیناً مانند تصحیح محمود مهدوی دامغانی. بدین روی، از ممدوحان فقط در مقدمه کتاب سخن رفته است که در آنجا نیز تسامحاتی دیده می‌شود؛ مثلاً بوسعد بابو (رئیس دیوان رسائل در زمان حکومت مسعود بن ابراهیم و شیرزاد) تبدیل به «ابوسعید بابو» شده (ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص بیست و شش) و مصحح اشاره‌ای به این مطلب نکرده که بوسعد از ممدوحان مشترک ابوالفرج رونی و مسعود سعد بوده است (نک. مقدمه مهیار بر مسعود

سعد، ۱۳۹۰، ص ۳۷-۳۸). در عنوان یکی از قصاید نیز نوشته شده است: «و قال ایضاً فی مدح خواجه سعید بابو» (ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص ۳۳) که احتمالاً مقصود خواجه سعید، بابو باشد، نه سعید بابو! کُنیه او صراحته در بیت دوم همان قصیده آمده و شگفت آنکه مصحح نیز آن را در مقدمه (ص بیست و شش) نقل کرده است:

خواجه بوسعد کارنامه سعد پشت بابویان و روی تبار
(همان جا)

در این بیت مسعود سعد نیز به کُنیه او تصریح شده است:

ای مایه سعادت، بوسعد ای از سعود گشته مرگب!
(مسعود سعد، ۱۳۹۰، ص ۵۸۸)

نیز، نام «جمال الملک ابوالرشد رشید بن محتاج» که «در زمان سلطان ابراهیم منصب سپهبدی داشته و خاصه شاه بوده»^۱، در مطلع یکی از قصاید، نادرست ضبط شده است:

بورشید^۲ رشید ای جمال ملک ای ذات تو ذات کمال ملک
(ص ۷۲)

اما مشهورترین ممدوح ابوالفرج رونی، ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود غزنوی (حک. ۴۵۰-۴۹۲ ق) است. ابوالفرج در مطاوی یکی از قصایدی که در مدح او سروده، به سالی اشاره می‌کند که از روی آن می‌توان زمان تقریبی آغاز حضور این شاعر در دربار سلطان ابراهیم را تخمین زد:

خسروا بنده را در این دوسه سال^۳ در مدیح تو شعرهاست متین
هریکی کرده ناشدی انشاد در سنه اربع و سته ستین [=۴۶۶ ق]
(ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۴)

۱. مندرجات داخل گیومه از مقدمه محمّد مهیار بر دیوان مسعود سعد (۱۳۹۰، ص ۳۶) نقل شد.

۲. صح: بورشند.

۳. پهلوان حسینی (۱۳۸۶، ص ۵۲۰) در رساله دکتری خود، با عنوان «نقد و تحلیل دیوان ابوالفرج رونی» نوشته است: «مصراع اول در نسخه "م" به صورت "خسروا بنده را به لوهاور" ضبط شده است و با توجه به اینکه لوهاور منطقه نفوذ سیف الدوله، فرزند سلطان ابراهیم بوده است، این ضبط صحیح‌تر به نظر می‌رسد». استدلال پهلوان حسینی بر این پایه استوار است که در ابیات بعدی همین قصیده، ذکر سیف الدوله محمود به میان می‌آید: «آفتاب زمان و شمع زمین/ میر محمود سیف دولت و دین» (نک. ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص ۱۰۴).

خانم محمودی به استناد آن نوشته است:

با توجه به قطعه‌ای که ابوالفرج سروده است، مشخص می‌شود که او حداقل از سال ۴۶۰ هـ. در خدمت این پادشاه بوده است (همان، ص بیست و دو).

اما ضبط تصحیح ایشان، که با نویسه نسخه حکیم اوغلو (گ ۵۴۰ پ) نیز مطابقت دارد، ۴۶۶ ق را نشان می‌دهد، نه ۴۶۰. گویا ایشان بخشی از مطالب مقدمه را از چاپ پیشین دیوان برگرفته و توجه نکرده است که ضبط بیت در تصحیح مهدوی دامغانی (ص سه) تفاوت دارد:

هریکی کرده راوی‌ی انشاد در سنه اربع مأه سئین [= ۴۶۰ ق]

به هر روی، دلالت این دو بیت را، از این جهت که بالصرّاحه تاریخ در آن ذکر شده و سخن از ناشد/ راوی به میان آمده، باید مهم شمرد. پهلوان حسینی در این باره نوشته است:

در این تاریخ، ۱۰ سال از سلطنت سلطان ابراهیم گذشته است و فرزند ارشد او، سیف‌الدوله محمود، والی هندوستان بوده است و از این بیت استنباط می‌شود که شاعر در اوج اشتهار به سر می‌برده. زیرا شعرهای او را شخص دیگری که سَمَتِ راوی داشته در مجلس قرائت می‌کرده است (پهلوان حسینی، ۱۳۸۶، ص ۵۲۱).

۴۱۳

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

در تصحیح مریم محمودی، برخی از سروده‌ها، ظاهراً با گمان نادرستی انتسابشان به ابوالفرج، کنار گذاشته شده است. جای آن است که حذف یا درج اشعار با تأمل بیشتری صورت گیرد. پیش‌تر نیز، «محسن شریفی صّحی» در قالب یادداشت‌هایی به مغفول ماندن و بیرون رانده شدن برخی از سروده‌های صحیح الانتساب ابوالفرج رونی در تصحیح محمودی اشاره، و بیت آغازین برخی از آنها را ذکر کرده بود؛^۱ ضمناً بجاست که بخشی با عنوان «شعر ابوالفرج رونی در تذکرها» به مقدمه افزوده گردد و اشعار منقول در تذکرها، فارسی بررسی شود. البته بخش «ابیات منسوب به ابوالفرج رونی»، در مقدمه فعلی کتاب (چهل و یک - چهل و چهار)، دربرگیرنده شماری از این تذکرهاست؛ اما نیاز به متمیم و تکمیل دارد؛ مثلاً به عرفات العاشقین اشاره شده؛ اما بحثی از یکی انگاشته شدن ابوالفرج رونی و ابوالفرج سجزی در آن تذکره به میان نیامده است (نک. اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۷، س ۱). جدا از آن، مصحح از منبع معتبری چون خلاصة الاشعار تقی‌الدین کاشی چشم پوشیده و توجه نکرده است که برخی از اشعار چاپ

۱. «نقد تصحیح دیوان ابوالفرج رونی و معرفی اشعار تازه از او» و «رونی، بهار، تهران، آرزوی مرگ، بی‌کتابی»؛ درج شده در: کانال گاهنامه ادبی.

چایکین و مهدوی دامغانی، نیز بعضی اشعار موجود در نسخه مجلس (مورخ ۹۹۶ ق.) که مصحح از آن غفلت کرده، در خلاصه الاشعار به ثبت رسیده است (شریفی صحنی^۱). همچنین، مطالب موجود در تذکره‌های هند، چون مجمع التفایس (آرزو، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۶۸-۶۹)، ریاض الشعراء (واله داغستانی، ۱۳۹۰، ص ۱۶-۱۹)، نشتر عشق^۲ (عظیم‌آبادی، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۲۴-۲۵) و... را نباید به کلی فرو گذاشت؛ ولو آنکه متأخر باشد.

در مورد آمیختگی سروده‌های دیگران با شعر ابوالفرج، ابیات منسوب به وی، و الحاقیات دیوان نیز می‌توان با تفصیل بیشتری سخن گفت؛ محض نمونه، این رباعی، چنانکه نسخه‌های مورد استفاده «میرافضلی» در تدوین جُنگِ رباعی (۱۳۹۴، ص ۲۹) نشان می‌دهد، به نام سنائی غزنوی مضبوط است؛ اما در دیوان ابوالفرج رونی (۱۳۴۷، ص ۱۶۴؛ همو، ۱۳۹۸، ص ۱۳۸) هم وارد شده است:

گر من به دلی دو عشق را سازم سور از بهر چرا مرا نداری معذور؟
یک دل به دو غم گشاید بُتا مهرِ دو حور یک تن به دو سایه خیزد از عکسِ دو نور

نیز، در لباب الالباب (عوفی، ۱۳۳۵، ص ۸۷) دو بیت به ظهیری سمرقندی، مؤلف سندبادنامه، منتسب شده که هم در دیوان ابوالفرج رونی (۱۳۰۴، ص ۷۶؛ همو، ۱۳۴۷، ص ۱۸۱) و هم در دیوان عثمان مختاری (۱۳۸۲، ص ۳۰۹-۳۱۰) دیده می‌شود^۳ (نک. ظهیری سمرقندی، ۱۳۸۱، ص بیست و پنج؛ همان، ص ۲۴۴)؛ اما قصیده مشتمل بر این ابیات در تصحیح محمودی وجود ندارد. دلیل انتسابِ نادرستِ این دو بیت به ظهیری محتملاً باید نقلِ آن در صفحاتِ آغازین سندبادنامه باشد (نک. همان، ص ۵)؛ همچنین رباعی معروفِ ازرقی هروی (پیچیدنِ افعی به کمندت ماند/ آتش به سنانِ دیویندت ماند...) در یکی از نسخه‌های روضات الجتات معین الدین اسفزاری به ابوالفرج رونی نسبت داده شده است (قس. ازرقی هروی، ۱۳۹۸، ص ۲۶۱؛ اسفزاری، ۱۳۳۸، ص ۱۱).

۴۱۴

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. این یادداشت در کانال تلگرامی آقای شریفی صحنی، موسوم به «گاهنامه ادبی»، عنوانی ندارد. برای یافتن آن می‌توان «خلاصه الاشعار» را در کانال ایشان جستجو کرد.

۲. «ویژگی این تذکره نگاه انتقادی مؤلف به منابع پیشین است... مثلاً در ذیل نام ابوالفرج رونی (ص ۲۵)، درخصوص تاریخ درگذشت او، ضمن نقد و رد گفته برخی تذکره‌نویسان، سال ۴۸۲ ق را تاریخ صحیح می‌داند» (رحیم‌پور، ۱۳۹۵، ص ۴۴۲).

۳. آن دو بیت در دیوان عثمان مختاری: «ای یمین تو مشرب حاجات/ وای یسار تو مکسب آمال// در بیانیت یتیمه فضلا/ در بنانت ولیمه افضال» [دیوان ابوالفرج رونی، تصحیح مهدوی دامغانی: در پناهت نتیجه فضلا/ در جنابت ضمیمه افضال؛ لباب الالباب: در بنانت ائمه فضلا/ در بیانیت لطیفه افضال]. قصیده مشتمل بر این دو بیت در دیوان عثمان مختاری، با مطلع «ای به تو مملکت فزوده جلال/ وی به تو مکرم نموده کمال» و در دیوان ابوالفرج رونی با مطلع «میل کرد آفتاب سوی شمال/ روز فرسوده را قوی شد حال» ضبط شده است.

بعجاست که مصحح برای یافتن آثاری که پیوند مستقیم با موضوع ندارد، اما در آن، به مناسبت، ذکری از ابوالفرج رفته است، بیشتر جستجو کند و خاصه به جنگ‌ها، سفینه‌ها و مآخذ کهنی پردازد که ابیاتی از ابوالفرج در آن نقل شده است؛ مثلاً در تاج المآثر حسن نظامی نیشابوری (تألیف: ح. ۶۰۲ ق) ابیاتی از ابوالفرج رونی آمده و مصحح بدان توجه نکرده است (نک. نظامی نیشابوری، ۱۳۹۱، ص ۱۹۳، ۲۷۵، ۳۱۰، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۹۱، ۳۹۸، ۴۷۲، ۴۸۹، ۵۰۴، ۵۸۸ و ...). همچنین دو بیت از او در انیس الوحده (تألیف: قرن ۸) در «باب جور و عدل و ظلم» نقل شده است^۱ (نک. گلستانه، ۱۳۹۱، ص ۱۴۳). نیز در سفینه صائب (۱۳۸۵، ص ۱۲۳، ۱۳۲ و ۳۴۱) و کتب دیگر.

با گذشت بیش از پنجاه سال از زمان انتشار تصحیح مهدوی دامغانی، شایسته بود که مصحح استقصاء بیشتری بکند و برخی مآخذ را از نظر بگذراند؛ از آن جمله (به ترتیب تاریخ):

۱. جنگ بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی، محفوظ در کتابخانه ملی روسیه، که عمده اشعار آن از شعرای فارسی‌زبان پیش از قرن هفتم است و اشعاری از ابوالفرج رونی هم در آن منقول است (گ ۱۴۹ پ- ۱۶۰ ر).

۴۱۵

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۲. «دیوان ابوالفرج رونی»، علی رواقی، سخن، دوره ۱۹، ش ۳، خرداد ۱۳۴۸ ش.

۳. تاریخ ادب فارسی در پاکستان، نوشته ظهورالدین احمد، ترجمه شاهد چوهدری، ۱۳۸۵ ش؛

۴. نقد و تحلیل دیوان ابوالفرج رونی، رساله دکتری علی اصغر پهلوان حسینی، به راهنمایی اصغر دادبه، دانشگاه یزد، ۱۳۸۶ ش.

۵. شرح دشواری‌های دیوان ابوالفرج رونی، پایان‌نامه کارشناسی ارشد لیلا امیری، به راهنمایی زرین‌تاج واردی، دانشگاه شیراز، ۱۳۸۹ ش.

۶. «رونی، ابوالفرج»، مهدی رحیم‌پور، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه‌قاره، جلد سوم، ۱۳۹۲ ش و

در این مقاله، نمونه‌وار، به برخی از کاستی‌ها و نادرستی‌های آخرین تصحیح دیوان ابوالفرج رونی اشاره شده است:

۱. البته ضبط این دو بیت نیز، به مانند بسیاری ابیات دیگر، در تصحیح موجود از انیس الوحده، مخدوش و غلط است.

در بسیاری از مواضع - چه متن، چه مقدمه و تعلیقات - فاصله‌ها و نیم فاصله‌ها رعایت نشده است که گاه مخّل فهم معنای ابیات می‌شود؛ از باب مثال:

۱. رَمه‌ای را که شبان باس^۱ تو و حفظ تو گشت نکند پیشِ روش جز مژده^۲ شیر چرا
(ص ۱۱)

⇐ باید «پیش‌روش/ پیش‌روش»، با نیم فاصله یا بدون فاصله نوشته می‌شد؛ شاعر می‌گوید: پیش‌رو، یا نُهازِ رَمه‌ای که در ضمانِ قدرت و حفظِ تو باشد، به جای علف، مژده شیر را می‌خورد (می‌چرد)^۳؛ از شیر هراسی ندارد (نیز، نک. پهلوان حسینی، ۱۳۸۶، ص ۲۰۱). نزدیک شدن به مژده شیر نشان از شجاعت و دلیری است:

رخش تو بر مژده شیر کند جلوه، چرا می‌پسندیش که بیگانه ز جولان گردد؟
آنچنان تند و دلیری که دو گوشش گه رزم در دو چشم عدوی مُلک دو پیکان گردد
(نظیری نیشابوری، ۱۳۷۹، ص ۳۶۶)

۲. مطاع جانبِ صدری که بی جواز درش ظفر نیابد بر هیچ معبر آتش و آب
(ص ۲۲)

⇐ مُطاع جانب (با نیم فاصله) مجموعاً صفتِ «صدر» است.

۱. پهلوان حسینی (۱۳۸۶، ص ۲۰۱) نوشته است: «به نظر می‌رسد به جای کلمه باس، واژه "پاس" نیز درست باشد».

۲. متن چاپی: مژده [بدون بای مُبْتَر].

۳. در سبک هندی نیز، بویژه با تشبیه مضمر، میان «مژگان» و «گیاه» (= علف) پیوند برقرار شده است:

بر مزرعی که قطره زند ابرِ گریه‌ام مژگان مثال برگِ نروید گیاه را
(طالب آملی، ۱۳۴۶، ص ۲۳۱)

عَرَقِ دلِ دوید بر مژگان شبنم شعله بر گیاه نشست
(همان، ص ۲۸۷)

نسیم تفرقه خاطر است جنبشِ مژگان من و سراسرِ دشتی که یک گیاه ندارد
(صائب، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۲۱۵۶)

۴. یعنی: چنان اسب تند و دلیری که....

۳. ز حزم اوست به هر گام زخم صد ناظر ز عزم اوست به هر تیروار صد لشکر

(ص ۶۴)

⇐ گام زخم (با نیم فاصله) باید نوشته شود.

۴. با امن تو در واخ ننگرد شیر فلک اندر غزال مُلک

(ص ۷۲)

⇐ درواخ باید بدون فاصله باشد. در واژه نامه (ص ۳۰۱) آن را «شجاعت و دلیری» معنا کرده اند؛ درواخ اینجا نوعاً صفت است و نقش قید گرفته است. گویا مصحح این معنی را، بدون توجه به کاربرد آن در شعر ابوالفرج، صرفاً از روی برخی فرهنگ های قدیم نوشته است؛ در لغت نامه، ذیل بیت مورد بحث، معنای «تند و تیز و باصلابت» درج شده است.^۱ معنای «استوار» را نیز می توان افزود. چندی پیش، دکتر احمد رضا قائم مقامی در یادداشتی با عنوان «لغتی دیگر از زبان قدیم هرات: درواخ»، توضیحات عالمانه و سودمندی در باب ریشه شناسی این واژه انتشار داد (نک. قائم مقامی در منابع دیجیتال).

۵. به رزم و بزم قضا کوشش و قدر بخشش به عزم و حزم هوا جنبش و زمین آرام

(ص ۸۸)

⇐ این بیت ابوالفرج در قطوف الزیج شمس العلماء گرکانی (۱۳۸۹، ص ۱۳) به شاهد آرایه «ترصیع» آمده و مصحح آن کتاب نیم فاصله ها را به درستی رعایت کرده است:

به رزم و بزم قضا کوشش و قدر بخشش به عزم و حزم هوا جنبش و زمین آرام

۶. میخ بندد بلا و ژاله زند بشکند پشت عمر کافرِ دون

نه چنان ژاله کش بگرداند ژاله رانان ز کشته ها به فسون

(ص ۱۰۲)

۱. واژه «درواخ» در کاربرد وصفی، در کتاب بخشی از تفسیری کهن به پارسی، برابر چند مفردة قرآنی، از جمله «متین»، «مبین»، «شدید»، «ثابت» و «واصب» به کار رفته است (نک. رواقی، ۱۳۹۵، ص ۶۰-۶۱؛ برای کاربردها و معانی دیگر، نک. همان، ص پنجاه و پنج؛ نیز، راشد محصل، ۱۳۹۴، ص ۱۶۷).

«ظاهراً عبارت را یک واحدِ زبانی تلقی کرده، «ژاله‌کش» خوانده و نیم فاصله گذاشته‌اند که اشتباه است. ضمناً صورت جمع فعل صحیح‌تر می‌نماید.

بیت باید این‌گونه حروف‌نگاری شود: «نه چنان ژاله کش بگردانند/ ژاله‌رانان ز کشتها به فسون». به استناد مقالهٔ میلاد عظیمی (بخارا، ش ۱۳۶) می‌دانیم که یکی از انواع افسون‌ها و طلسمات، مربوط به بستن و راندن ژاله (تگرگ) بوده است. عظیمی با نقل دو شاهد، نشان داده است که برهمنان و افسون‌خوانان هند، در قدیم، پولی از مزرعه‌داران و صاحبان باغ‌ها می‌گرفتند و در ازای وجه، تعهد می‌دادند که تگرگ به کشت و محصول آنان نزنند:

از خوانش‌های ایشان که بس عجب است، یکی بستن ژاله است و راندن آن از جایی به جایی و بدین سبب دیه‌ها و جای‌ها مقاطعه ستانند و از ژاله نگاه دارند و سال به سال مقاطعه خویش بستانند و اگر کسی امتناع کند، ژاله بر زمین او رانند (گردیزی، ۱۳۴۷، ص ۶۱۵؛ نقل از عظیمی، ۱۳۹۹، ص ۳۰۵).

او پس از انتشار مقالهٔ مذکور، شاهد گویایی از حقیقهٔ سنایی بازجست و ایضاحات سودمندی تحت عنوان «شاهدی دیگر برای راندن ژاله» در کانال تلگرامی خود درج کرد (نک. عظیمی در منابع دیجیتال)؛ همچنین، سید احمد رضا قائم مقامی، در تأیید بستن تگرگ در قدیم، شاهدی از کتاب هفتم دینکرد به دست داد (نک. قائم مقامی در منابع دیجیتال).

۷. سایهٔ عدل او کشیده طناب / نامهٔ فضل او گشاده سحی

(ص ۱۱۹)

«کشیده طناب و گشاده سحی هردو باید با نیم فاصله نوشته شود. کشیده طناب به معنای ممدود و گسترده است، نه چنانکه در تعلیقات (ص ۲۵۰) آمده، به معنی محکم و استوار که برای سایه محمولی ندارد؛ شاعر این ترکیب تصویری را از خیمه گرفته است که طناب دارد؛ برای برپاداشتن، طناب آن را می‌کشند و بر زمین می‌کنند و سایه افکن می‌شود^۱. ابیات زیر از شرح الکنوز شاهد نسبتاً خوبی برای این معنی است:

۱. ابوالفرج «گسسته طناب» را هم به کار برده است:

چه روح من چه یکی باشه شکسته کتف / چه شخص من چه یکی خیمه گسسته طناب

(ص ۲۴)

به خود در بدیدم خیالِ عَجَب که شاهی درآمد به شکل عرب
خجل پیشِ رویش مه و آفتاب به دنیی و عقبی کشیده طناب
(پیرجمال اردستانی، ۱۳۸۸، ص ۱۱۶)

یعنی ماه و خورشید، در برابر زیباییِ پیامبر، جمالی نداشتند و ایشان بر هردو جهان سایه گسترده بودند^۱.

گشاده سحی نیز متضادِ سربه مهر است؛ یعنی فضل او آشکار و عامّ و شامل است و بر همه کس عیان گشته است.

۸. نظام دولت محمودیان ملک مسعود امین عهد [و] امام و یمین دین هدی
ستوده سیرت شاهی که روز مظلمتش بدو پناهد عالم ز سیرت کسری
(ص ۱۲۱)

⇐ پیداست که باید ستوده سیرت نوشته شود.

در تصحیح اخیر دیوان ابوالفرج، وزن برخی از ابیات، چه در متن دیوان و چه در تعلیقات، بر هم خورده است؛ برای نمونه:

۱. اندر آن مجلس که من داعی به شعر ابوالفرج تا شنیدستم ولوعی داشتستم من تمام
(ص سی و نه، س ۱)

⇐ بیت سروده انوری است که در لباب الالباب (ص ۷۲۸) نیز آمده و مصحح از همان جا نقل کرده است. به هر روی، «ابوالفرج» وزن را بر هم زده؛ بوالفرج/ بُلُفرج (بدون همزه آغازین) درست است. البته ضبط بیت در دیوان انوری (۱۳۷۲، ص ۶۷۷) کمی تفاوت دارد. «من» باید «بس» باشد. شگفت آنکه این بیت در همین صفحه از مقدمه، چند سطر پایین تر درست ضبط شده است.

۲. خسروا بنده از عریگه ظلم شاخ زخم های زفت یافت به پیل
(ص ۸۰)

۱. در عین حال، چون حضرت رسول سایه نداشتند، جمالی اردستانی «سایه» را صراحتاً در کلام نیاورده است.

«شاه‌رخ‌های مقصود بوده، چنانکه در تصحیح مهدوی دامغانی (ص ۹۶) ضبط شده است.^۱ در نظر اول، خطای چاپی می‌نماید؛ اما در مقدمه (ص بیست) نیز به همین صورت آمده است. شاه‌رخ زدن، بویژه به مناسبت بیت مشهور حافظ (نزدی شاه‌رخ و فوت شد امکان حافظ/ چه کنم بازی ایام مرا غافل کرد^۲) برای اهل فن آشناست؛ البته ابوالفرج شاه‌رخ خوردن را اراده کرده است.^۳ عریگه (از مصطلحات شطرنج) در تصحیح پیشین «اریکه» ضبط شده است. در این مورد، تصحیح محمودی ارجح است.

۳. بیار ای پسر ساقی کرام از آن شمع قنینه چراغ جام
... خرد نعمت صاحب ساختیش اگر خوردن او نیستی حرام
(ص ۸۶)

«بیت اول ضعیف معنایی، و بیت دوم خلل وزنی دارد. ضبط ایات در تصحیح مهدوی دامغانی (ص ۱۰۲) چنین است:

بیار ای پسر، ای ساقی کرام! از آن شمع قنینه چراغ جام
... خرد نعمت صاحب شناختیش اگر خوردن او نیستی حرام

۴. دلی که آینه فکرتش به چنگ آرد در او بیند رازی که نیست زان آگاه
(ص ۱۰۸)

«در او بیند رازی که نیست زان آگاه».

۵. دولت آنها فرتوت شده و کار کشف هرکه فرتوت شود هرگز برنا نشود
(دیوان منوچهری، ص ۳۳؛ نقل از ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص ۲۳۷)

۱. ضبط مهدوی دامغانی: «شاه‌رخ‌های زفت خورد از پیل».

۲. حافظ، ۱۳۸۸، ص ۲۰۸.

۳. قزوینی در یادداشت‌ها (ج ۵، ص ۱۹۱)، ضمن معناکردن این اصطلاح، همین بیت از ابوالفرج را شاهد آورده و نوشته است: «شاه‌رخ زدن: غلبه یافتن و استفاده از موقع، مقابلش: شاه‌رخ خوردن» (برای اقوال و معانی دیگر، نک. حمیدیان، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۱۹۸۰).

⇐ صحیح: «دولت آنها فرتوت شد و کار کشف^۱».

معنای بسیاری از ابیات، در تصحیح اخیر، ابهام دارد که گاه با رجوع به نسخه بدل‌ها، یا تغییر ضبط یک یا دو کلمه گویا می‌شود. صورت درست برخی از آنها نیز با مراجعه به تصحیح پیشین دیوان معلوم می‌گردد؛ چند نمونه:

۱. کاتش سهمش رسیده بود به هزهز	خواننده بر او کُلُّ من علیها فان را
پیشه هر مایه بر سیاست او ماند	چون ز مکینش تهی گذاشت مکان را
پیش در و بر هلاک صادر و وارد	غول نیارد به خدعه بست میان را

(ص ۷)

⇐ در حالت فعلی، مصراع اول بیت سوم بی معناست. این ابیات مربوط به فتحنامه قنوج است و ظاهراً شاعر می‌گوید: از اثر سهم و سیاست ممدوح، دَیاری در آن شهرها (هزهز و موهند) باقی نمانده است. بنابراین غول دیگر نمی‌تواند برای هلاک کردن صادر و وارد (آینده و رونده) کمر به نیرنگ ببندد (نک. صفری آق‌قلعه، بی‌تا، ص ۳۱۱). بر این اساس، ضبط درست چنین است:

بیش، درو، بر هلاک صادر و وارد غول نیارد به خدعه بست میان را

علی صفری آق‌قلعه سه بیت از فتحنامه قنوج را، روی برگه به عنوان مَقَّوه، در جلد یکی از مجموعه‌های کتابخانه ایاصوفیا یافته است. او از شیوه کتابت، حدس می‌زند نسخه اوراق شده، که به عنوان کاغذ باطله در ساخت جلد استفاده شده، دستنویس بسیار کهنی بوده باشد. به هر روی، بیت مورد بحث یکی از آن سه بیت است و صفری درباره آن توضیحاتی داده است (نک. همو، بی‌تا، ص ۳۰۹-۳۱۱).

۲. سمر غزوش ترکان نوازان پس از این اندر آرند به دستان نوآیین نوا

(ص ۱۱)

⇐ «به نوا» که در دستنویس حکیم اوغلو (گ ۵۳۱ پ) ضبط شده و در تصحیح پیشین دیوان (ص ۵) نیز آمده است، معنای بیت را بسامان می‌کند. نثر دستوری بیت: ترکان نوازان، پس از این، سمر غزوش را به دستان نوآیین به نوا اندر آرند.

۱. ضبط تصحیح جدید دیوان منوچهری (۱۴۰۳، ص ۲۰۲): «دولت آنها فرتوت شد و کار کُشفت/ هرکه فرتوت شد او هرگز برنا نشود».

گویا نوازان در متون فارسی، هم برای مُطرب و هم برای مُغنی استعمال شده است:

نوازان نوازنده در چنگ چنگ ز دل برده بگماز چون زنگ زنگ
(اسدی طوسی، ۱۳۵۴، ص ۵۱)

سرایان گشت بر کهسار ساری نوازان گشت بر گلزار نارو
(قطران، ۱۴۰۲، ص ۵۵۳)

همی آمد ملک تازان و نازان به ذوق این شعر بر بربط نوازان
(سلمان ساوجی، ۱۳۸۹، ص ۶۹۷)

درون پرده گل، بلبل به آواز نوازان نغمه ای بر صوت شهناز
(همان، ص ۶۹۹)

نشسته بر چمن قمری و بلبل نوازان این غزل بر نرگس و گل
(همان، ص ۷۶۲)

مصباحان فاضل دیوان قطران، در تعلیقات (ص ۱۰۶۱)، دو معنا برای نوازان نوشته اند که دومی «مست و سرخوش، خرم و شاد» است و این شاهد از ویس و رامین را نقل کرده اند. به نظر می رسد اینجا نیز نوازان همان معنای طبیعی خود (نوازنده و آوازخوان) را دارد و شادی و سرخوشی ملازم این معنی است:

منم در آتش هجران گدازان توی در مجلس شادی نوازان
(فخرالدین اسعد گرگانی، ۱۳۴۹، ص ۳۵۹)

۳. دریاگذار مرکب او را گه گذر دریا سراب و فدغد و مهتاب و فرقد است
(ص ۲۸)

⇐ به دلالت معنا، و به قیاس با شعرانوری، که از ابوالفرج رونی تأثیرپذیری بسیار داشته است، در نگاه اول به نظر می رسد که بیت را چنین باید اصلاح کرد:

دریاگذار مرکب او را گه گذر دریا سراب و فرقد و مهتاب فدغد است^۱

۱. تصحیح مهدوی دامغانی (ص ۲۸): «دریا سراب و فدغد مهتاب فرقد است».

یعنی فرقد و مهتاب برای مرکبِ دریاگذارِ ممدوح، همچون دشت و زمینِ هموار است. قس:
به وقت رفتن و طی کردن مسالکِ ملک هواش فدَقَد و دریا سراب و کُهِ صحراست
(انوری، ۱۳۷۲، ص ۴۴)

اما نکته اینجاست که این ضبط پشتوانه‌ای در نسخه‌ها ندارد. براساس آنچه در نسخه‌ها آمده است، بیت را باید چنین تصحیح کرد:

دریاگذارِ مرکبِ او را گه گذر دریا سراب و فدقد و مهتاب فرقد است
یعنی دریا پیش پای مرکبِ او چون سراب و فدقد (= دشت) است و مهتاب مانند فرقدان
راهنمای اوست (توضیح شفاهی مسعود راستی‌پور).

۴. قضا را با زه چرخش خجیدن^۱ به اندامش کشیده صعب کار است

(ص ۳۰)

۴۲۳

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

⇐ درست است که «خجیدن» به معنای «خزیدن» به کار رفته و «خجنده» صورتی از «خزنده» است، به معنای حشره و خزنده و مانند آن (برای اصلِ مصدر و ریشه و تغییراتِ آوایی آن، نک. صادقی، ۱۳۹۵، ص ۶۹-۷۴)؛ اما در این بیت، خجیدن مورد نظر است، به معنای ستیزه کردن. نظیر این تصحیف در تصحیح دیوان مجد همگر نیز دیده می‌شود که پیش‌تر به آن اشاره شده است (رک. کرمی، ۱۳۹۳، ص ۲۱۸ و ۲۲۱، پی‌نوشت ۱۲):

با این همه به تیغِ ییانشان بگشته‌ام آنان که در مناظره در من چخیده‌اند^۲

(مجدالدین همگر، ۱۳۷۵، ص ۲۱۷)

ضمناً در مصراع دوم «کشیدن» درست است؛ چنانکه در تصحیح مهدوی دامغانی (ص ۲۸) آمده است.

۱. تصحیح مهدوی دامغانی (ص ۲۸): «قضا را بازوی چرخش خجیدن»؛ در زیرنویس، براساس دو نسخه دیگر، «قضا را با زه چرخش خجیدن» آورده و نوشته: «واصح است».

۲. متن دیوان: «خجیده‌اند».

۵. تکیه بر بالش اقبالش دار که ز تأیید دارا بزین است
(ص ۳۴)

← ضبط مصراع دوم باید چنین باشد: «که ز تأییدش دارابزین است»^۱. دارابزین/ داربزین، دارافزین/ داروزین در بیت ابوالفرج به معنای تکیه‌گاه (اعم از محجر و ستون و دیوار و مانند آن) است^۲ و مصحح نیز در واژه‌نامه (ص ۳۰۱) اشاره کرده است. شاهی از تفسیر سوراآبادی:

هدهد نگه کرد، وی را دید ملک‌وار بر تختی نشسته، سی ارش بالای آن و شصت ارش پهنای آن؛ همه به جواهر و یواقیت اثمائی پیوسته، داربزین آن از یاقوت و زمرد و زبرجد سبز (سوراآبادی، ۱۳۸۱، ص ۱۷۶۸، نقل از رواقی، ۱۳۸۸، ص ۲۱۵).

۶. دین حق را نه چون تو یک سرتیز ملک شه را نه چون تو یک سرپاک
(ص ۶۹)

← بیت با نسخه حکیم اوغلو (گ ۵۳۸پ) مطابقت دارد. در تصحیح مهدوی دامغانی (ص ۸۵) ضبط متن چنین است: «دین حق را نه چون تو یک سرور/ ملک شه را نه چون تو یک سرپاک» و در حاشیه نوشته شده: «نسخه "د": دین حق ... سرتیز/ ملک ... سرپاک» کاملاً صحیح است. اما به نظر می‌رسد در مصراع اول سرتیز و در مصراع دوم سرپاک درست باشد:

سرتیز: با اول مفتوح، به ثانی زده، مرد بزرگ فاضل را گویند (انجو شیرازی، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۱۰۱۶)؛ سرتیز، بر وزن نخچیر، به معنی بزرگ و حکیم و فاضل و دانشمند باشد (برهان، ۱۳۴۲، ج ۲، ص ۱۱۱۷-۱۱۱۸؛ نیز، دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل مدخل؛ لغت محلی شوستر، ۱۴۰۰، ص ۳۲۵).

۴۲۴

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. ضبط تصحیح مهدوی دامغانی (ص ۳۱): «که ز تأییدش دارافزین است»؛ صح: «که ز تأییدش دارافزین است».
۲. داربزین به صورت «ترفزین» در گویش یغتایی به کار می‌رود؛ «ترفزین» در فرهنگ یغتایی (میرزاآزاده، ۱۳۷۴، ص ۲۱) این گونه تعریف‌نگاری شده است: «چوبی دراز که بین اتاق و جایی که کفش‌ها را درمی‌آوردند گذاشته می‌شود. علی رواقی درباره آن نوشته است: «واژه ترفزین یکی از واژه‌های شناخته در زبان فارسی است که به صورت‌های «داربزین»، «داربزین»، «دارافزین» و «داروزین» در معنای نرده‌ای از چوب یا فلز برای بستن یا محدود و گاه مسدود کردن پله، ایوان، خانه، باغ و مانند آن در متون قدیم آمده است» (رواقی، ۱۳۸۸، ص ۲۱۵).

لغت سریاک از طریق چاپ عکسی تفسیر قرآن پاک بازشناخته شد؛ سریاکان در این کتاب، برابر «رُؤساء» استعمال شده است:

لَا يَعْرِفُونَ مِنَ التَّوْرَةِ إِلَّا الْأَبَاطِيلَ الَّتِي يَسْمَعُونَهَا مِنْ رُؤَسَائِهِمْ: از جهودان، گروهی نادانانند توریت خود ندانند جز آن بیهده‌های ترفندها کی از سریاکان خویش و دانشمندان خویش می‌شنوند (تفسیر قرآن پاک، ۱۳۴۴، ص ۱۳، س ۱۰).

علی رواقی در ذیل فرهنگهای فارسی، با ارجاع به فرهنگ سُغدی، به ریشهٔ این واژه اشاره کرده است (نک. رواقی، ۱۳۸۱، ص ۴۸۲، ستون دوم). به هر روی، «سریاک» و «سرناک»، که مصتح در تعلیقات (ص ۲۰۶) آورده است، هردو مُصَحَّفِ سریاک، و حاصل بدخوانی مصتحان یا خطای کاتبان است، نه صورت‌های کاربردی دیگر این لغت:

در بندِ تو سرزنانِ گردون با طوقِ تو گردنانِ سریاک^۱

(سنایی غزنوی، ۱۳۸۵، ص ۹۱۷)

در فرهنگ جهانگیری (ج ۱، ص ۱۰۱۴) و برهان قاطع (ج ۲، ص ۱۱۱۶) نیز اشتباهاً «سرباک» ضبط شده است.

۷. مارگر بر قِبَةُ عدلِ تو بگذارد سلاح شیرِ نر بر آتشِ سهمِ تو بسپارد عرین

(ص ۹۹)

⇐ آشکار است که آن واژه باید رُقیه باشد، به معنای افسون: «مارِ گر» (کر) بر رُقیهٔ عدلِ تو بگذارد سلاح. ضمناً با توجه به کاربرد «مارِ گر» در متون فارسی، جای آن است که تک‌نگاریِ ممتعی درباب آن، و یا رجحان احتمالی این ضبط بر «مارِ گر»، نیز اصالت یا عدم اصالتِ صفتِ «گر» در این ترکیب منتشر شود.^۲

باری، دیوان ابوالفرج رونی کتابی نیست که خواننده غیرمتخصصِ علاقه‌مند به ادبیات سراغ آن برود. بنابراین بسطِ مقال دادن درباب واژگانِ بی‌نیاز از شرح، مانند حَرَم (ص ۱۹۸-۱۹۹)، صبا (ص ۳۰۴)، عنقا (ص ۳۰۵)، قَرَح (ص ۳۰۶)، و یا اعلام تاریخی و جغرافیایی مشهور مانند آصف بن

۱. متن چاپی: سرناک.

۲. گویا آقای الوند بهاری در این مورد دقت‌های خوبی کرده و برخی از شواهد را گرد آورده‌اند. امیدوارم مقالهٔ ایشان زودتر منتشر شود.

برخیا (ص ۱۹۵)، خضر (ص ۲۱۰-۲۱۱)، سمرقند (ص ۱۴۷)، قارون (ص ۲۳۲)، مرو (ص ۲۰۲)، نیشابور (همان جا) و مصطلحات نجومی پرکاربرد در متون، ضرورتی ندارد. به عوض، بهتر بود از برخی ابیات دشوار، در حدّ گنجایی کتاب، گره‌گشایی شود؛ دست و پنجه نرم کردن با مشکلات متن، در بسیاری از موارد، مانع از راه یافتن ضبط‌های نادرست به تصحیح می‌شود. ضمن آنکه ضبط‌های نادرست متن طبعاً به واژه‌نامه و تعلیقات هم راه پیدا می‌کند و از آنجا ممکن است وارد برخی فرهنگ‌های عمومی زبان فارسی بشود. با جستجوی بیشتر می‌توان تعلیقات کامل‌تری برای برخی از ابیات نوشت؛ چند نمونه:

۱. داده ناخواسته چون کبش فدی پیل فدی به ولایش در از ارش جنایت امرا

(ص ۱۰)

«بیت توضیحی ندارد و شگفت آنکه ابیات ساده‌تر همین قصیده شرح شده است (نک. ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص ۱۵۳-۱۵۶). شاعر می‌گوید: امرای ممالک دیگر، به ناچار، به تاوان خطاهایی که از آنان سر زده [= به ارش جنایت]، به جای گوسفند قربانی [= کبش فدی]، پیل قربانی داده‌اند. به کفّاره برخی گناهان، گوسفند قربانی می‌کنند؛ در ترجمه شرایع الاسلام، با همین الفاظ می‌خوانیم:

«و اگر جنایت از روی خطاست، پس جنایت تعلق می‌گیرد به رقبه غلام، و از برای او است که فداء دهد از برای خود به ارش جنایت، به جهت آنکه این ارش دادن تعلق دارد به مصلحت او» (یزدی، ۱۳۷۴، ج ۳، ص ۱۰۳۰). «اگر جنایت از روی خطا باشد، تعلق می‌گیرد به عاقله‌اش به قدر آزادی، و به رقبه او به قدر بندگی، و از برای آقا است که فداء دهد حصّه بندگی او را به حصّه‌اش از ارش جنایت؛ چه آن جنایت بر بنده باشد، و چه بر آزاد» (همان جا).

۲. عرصه شطرنج بود ظاهر سنکت حرب در او قائمه دو فوج گران را

(ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص ۷)

تعلیقات مصحح چنین است:

در حاشیه نسخه کت نوشته شده است «مملکتی». به نظر می‌رسد نام محل و موضعی باشد؛ اما در منابع دیده نشد (همان، ص ۱۴۹).

«سنکت جایی است در هند^۱ و این جمله از مرآت الاحوال جهان نما مؤید این معنی است:

و محل تولد او شهر عظیم آباد است و مکان ولادت او را «هرمندل» نامند و قوم سکه بر آن عمارت و دستگاهی ساخته اند و به سنکت مشهور است و بغایت او را معزز و محترم می دانند و آن مقام را زیارت کنند (احمد بن محمد علی بهبهانی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۵۸۲).

محتملاً در این جمله از تاریخ گردیزی هم سنکت مقصود باشد:

از بنچول به کجا شود و از کجا به ازل شود و از ازل به سیکت [سنکت؟] شود (گردیزی، ۱۳۴۷، ص ۲۶۸).

۳. به کوشش اندر خرطوم این پلنگ افکن به جوشش اندر حلقوم آن نهنگ اوبار
سلاح نصرت و دندانان فساد صلاح حصار دولت و بالایشان مترس حصار
(ص ۵۲)

ابیات در توصیف پیلان جنگی سروده شده است. نویسه دستنویس حکیم اوغلو (گ ۵۳۷ پ) درمورد دوم هم «سلاح» است: «سلاح نصرت و دندانان فساد صلاح». با توجه به تکرار «حصار» در مصراع دوم، اینجا هم «سلاح» [نه صلاح] باید تکرار شده باشد. «فساد صلاح» معنای محصلی ندارد. مهدوی دامغانی، که ضبط «صلاح» را برگزیده (نک. ابوالفرج رونی، ۱۳۴۷، ص ۶۴)، در تعلیقات (ص ۳۱۹) نوشته است: «یعنی دندان های فیل در صورت لزوم موجب خرابی و ویرانی آبادی ها می شود». اما چنانکه گفتیم، همان «سلاح» درست است و «فساد» هم احتمالاً دگرگشته فسان باشد (حدس مسعود راستی پور): «سلاح نصرت و دندانان فسان صلاح»؛ شاعر می گوید این پیلان جنگی در حکم سلاحی هستند که با آن، پیروزی و ظفر حاصل می شود و دندانان هم سوهان سلاح است؛ همان طور که حصار دولت اند و هیکلشان مترس حصار (چوب پشت حصار) است.

مصحح، با استناد به تعلیقات مینوی بر نوروزنامه، درباب مترس چنین نوشته است:

مترس ظاهراً به معنای پیکرهایی است که زره می پوشانده و به صورت سپاهیان می آراسته و بر بالای دیوار قلعه راست می کرده اند تا محاصرین گمان کنند مستحفظان و لشکریان اند...؛

۱. البته گویا نامجایی مشابه در اطراف اران و آذربایجان هم داشته ایم (نک. قطران، ۱۴۰۲، ص ۱۰۵۳).

ولی در برهان قاطع و فرهنگ رشیدی آن را به معنی «چوب کنده که بر سر دیوار قلعه گذارند تا چون غنیم به پای دیوار آید بر سرش زنند» آورده (نوروزنامه، ۱۳۸۵، ص ۱۳۲).

و این دو شاهد را نقل کرده است:

گویند روزی حکیمی پسر خویش را پند می داد؛ گفت: ای پسر! اسپ دوست دار و کمان عزیز دار و بی حصار مباش و حصار بی مترس مدار. گفت: ای پدر اسپ و کمان دانستم؛ حصار و مترس از کجا، گفت حصار مبارزست و مترس زره، یعنی بی زره مباش تا توانی (همان، ص ۴۲).

جز ز عدل تو نیست اندر کار دورباش^۱ تو و مترس حصار
(حدیقه الحقیقه، ص ۵۴۲، نقل از تعلیقات دیوان ابوالفرج رونی، ص ۱۹۴)

« در شاهی که از حدیقه الحقیقه نقل کرده اند (جز ز عدل تو نیست اندر کار/ دورباش تو و مترس حصار)، به قرینه معطوف شدن به «دورباش^۲»، مترس به معنای چوبی است که پشت در قلعه می گذارند تا کسی نتواند در قلعه را باز کند؛ یا چوبی که یا بر سر کنگره های دیوار قلعه می نهند تا چون دشمن به پای قلعه آید بر سرش اندازند. محتملاً در جملات منقول از نوروزنامه نیز همین معنا مورد نظر می باشد.

در فرهنگ جهانگیری این توضیحات مندرج است:

مترس، به اول و ثانی مفتوح، به رای زده، دو معنی دارد؛ اول چوب گنده را گویند، مانند چوبی که در پس در نهند تا گشوده نشود، یا بر سر کنگره قلعه بگذارند، از بهر آنکه چون غنیم به پای بارو آید، بر سر او اندازند. اثیر الدین اخسیکتی راست: بدان حصار گروهی پناه کرده همی/ ز ترس قالب بی قلب چون مترس حصار^۳... (انجو شیرازی، ۱۳۵۱، ج ۱، ص ۷۰۲).

مؤید الفضلاء مترس را چنین معنا کرده است:

مترس، به فتح یکم و سوم، چوبی که در پس در نهندش تا دیگری باز نکند و آن را

۱. ضبط تصحیح یاحقی - زرقانی (ج ۱، ب ۴۴۶۲): «بارگیر».

۲. نیزه دو شاخی که در قدیم پیشاپیش پادشاه می برده اند تا مردم آن را ببینند و از سر راه دور شوند.

۳. با توجه به کاربرد «قالب بی قلب» در بیت اثیر، ظاهراً باید همان مترسک مانند بالای قلعه مورد نظر باشد.

فدرنگ [چ: مدرنگ] نیز گویند... و در زفان گویا مذکورست: مترس چیزی است که در حصارها می‌بندند در وقت جنگ (دهلوی، ۱۳۱۷، ج ۲، ص ۱۸۶).

مصحح کتاب لغت محلی شوشتر، در یادداشت‌های خود، ضمن اشاره به ارتباط احتمالی مترس با «مطریس/ منطریس»، این شاهد را از دژه نادره نقل کرده که ناظر بر همین معنی است:

فوجی از اجانب را که آثار قد بدت البغضاء من أفواههم و ما تخفی صدورهم اکبر از اکثر ایشان صدور می‌یافت، به نقد سره سربازان روکش کرده، ایشان را از ترس، مترس پشت در دیوار دولت ساخته بود (استرآبادی، ۱۳۶۶، ص ۶۹۸؛ نقل از لغت محلی شوشتر، ۱۴۰۰، ص ۶۲۷).

۴. به لقا سوده با بهشت عنان به بقا یافته ز ازل منشور

(ص ۶۲)

۴۲۹

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

⇐ در تعلیقات (ص ۲۰۱) نوشته‌اند: «عنان با چیزی سودن: کنایه از کمال ارتقاء و اعتلاء است».

حال آنکه عنان با عنان چیزی سودن کنایه از برابر و همپایه چیزی بودن است. شاعر می‌گوید چهره او در زیبایی همانند بهشت است و چیزی از بهشت کم ندارد.

«عنان با عنان کسی پیوستن» و «عنان با عنان کسی نهادن» نیز کنایه‌های مشابهی است (نک. عفیفی، ۱۳۷۶، ج ۳، ص ۱۸۲۱).

۵. بسی تکوران از جنگ خیل او زده دان حصار سربه سر اکنون به چنگ او شده گیر

(ص ۶۲)

⇐ تکور، نه در تعلیقات آمده است و نه در واژه‌نامه. تکور صورتی از تکفور و ناگور، و لقب ملوک ارمنیه است. علامه قزوینی در فائت حواشی تاریخ جهانگشای در این باره نوشته است:

کلمه تکفور را مورخین قرن هفتم الی نهم هجری از قبیل... ابن العبری... و ابن بی‌بی... و ابن فضل الله العُمَری... و قلشندی... و حمد الله مستوفی... به عنوان لقب نوعی، از قبیل قیصر و خاقان و فغفور... برای عموم ملوک ارمنیه

صغری یعنی ارمنیه غربی، واقع بر ساحل شمالی شرقی مدیترانه، که پای تخت آن شهر معروف سیس بوده، استعمال کرده‌اند... ابن بی بی در تاریخ سلاجقه روم غالباً از ملوک این ارمنیه به لفظ تکور که املای دیگر تکفور است، تعبیر می‌کند... و اصل کلمه تکفور، با صُور مختلفه آن، از تکور و تاکور، همه از کلمه ارمنی «تاگاؤر» می‌آید که در آن زبان به معنی پادشاه است، و مرکب است از دو جزء: یکی «تاگ» به معنی تاج، و دیگر ادات «-اؤر» به ضمّ واو، به معنی حامل و برنده و دارا، که معادل «-ور» فارسی است... و بدون شک «تاگاؤر» ارمنی از «تاجور» فارسی گرفته... ولی گاه نیز مؤلفین مسلمین اتساعاً کلمه تکفور و تکور را در مورد سایر ملوک عیسوی، غیر ملوک ارمنیه صغری، مثلاً در مورد پادشاهان یونانی قسطنطنیه، یا پادشاهان یونانی مملکت طرابوزن نیز استعمال کرده‌اند... (جوینی، ۱۳۸۲، ج ۳، ص ۴۸۶-۴۸۸)

صورت‌های کاربردی این کلمه:

و سلاطین تاکور و حلب و ایلچیان را [از طرف کیوک خان] یرلیغ دادند (جوینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص ۲۱۲)؛ بعد از آن به تکفور شاه گفت: ای تکفور، از فرزندان من تو چه خبر نداری [داری؟] که این جادوی لعین چه ساخته باشد (ابومخنف، ۱۳۹۶، ص ۴۱۷).

۶. کریاس تو را رفق تو ندارد در سَدّ تو یا جوج وار برکم

(ص ۸۱)

⇐ در واژه‌نامه (ص ۲۹۸) فقط نوشته‌اند: «برکم: بازدارنده و منع‌کننده». گاه معنا کردن لغت، به تنهایی، کارساز نیست. بیت را باید شرح کرد؛ زیرا پرداختن به مشکلات متن موجب می‌شود مصحح ضبط‌ها را با دقت بیشتری برگزیند. اینجا «کریاس» باید تغییر یافته «گر» + «باس» (= باس) باشد؛ چنانکه در حاشیه آمده است. پس بیت این‌گونه است:

گر باس تو را رفق تو ندارد در سَدّ تو یا جوج وار برکم،
کوهی ببرد سیل او به یک تگ بحری بکشد تیغ او به یک دم

یعنی اگر رفق و نرم‌خویی تو، خشم و نیرو و تندی تو را باز ندارد و محدود نکند (مانند یا جوج، که پشت دیوار رویین متوقف شد)، سیل او به یک تگ، کوهی را از جای می‌برد... بنابراین

۴۳۰

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

اینجا برکم به معنای بازداشته شده است، نه بازدارنده؛ نثر دستوری: اگر رفقی تو بآس تو را برکم ندارد، الی آخر.^۱

۷. رایب رایان گرفته لشکر شاهان زده وزن رایان و شاهان گنجها کرده دفین
سنگ بت بگرفته سیصد باره^۲ سنگ سومنات پیل مست الفغده پنجه جُفت پیل پوستین
(ص ۱۰۱)

⇐ ذیل این ابیات نوشته اند که معنی این ترکیب معلوم نشد؛ اما شاید نوعی از پیل بوده که در جنگ استفاده می شده است (ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص ۲۳۰)؛ حال آنکه سال ها پیش، علی رواقی در مقاله «نگرشی در دیوان فرخی سیستانی»، به استناد جمله ای از مجمع الانساب، نشان داده که «پیل پوستین» نام یکی از پیل های سلطان محمود بوده است^۳:

امیرمحمود متوکلًا علی الله حرب کرد... و وصیت کرد و گفت مرا در میان کشتگان
طلب کنید و پانصد پیل جنگی داشت و پیش پیلان اندرآمد و درمیان پیلان دو
پیل بود که مبارک و مظفر داشتند و یکی پیل پوستین و یکی سنکا گفتندی و گفت
من هرجا روم این دو فیل از قفای من دارید و... روی به ترکان نهاد و خروش جنگ بر
آسمان شد و قیامت برخاست و ترکان به اول حمله او بترسیدند و آن پیل پوستین
علم را بستند (نک. رواقی، ۱۳۵۵: ۱۲۵). «...درین حدیث بودند، که پیلوان پیل
پوستین؛ که از سیستان آورده بودند، از آن امیر خَلَف احمد، احمدنام پیش سلطان

۱. البته برکم/پرکم در فرهنگ ها آمده است. در لغت نامه (ج ۳، ص ۴۶۱۱) با شاهی از مسعود سعد (اندرین کوهسار، چون گوهر/ اگر امروز مانده ای پرکم) به معنای «بازداشته» ضبط شده و در واژه نامه دیوان مسعود سعد (۱۳۹۰، ص ۹۲۵) «بیکار و از کارافتاده» معنا شده است. گویا در این بیت از رساله جلدسازی نیز که مصتح محترم آن را با علامت سؤال نشان دار کرده است، پرکم مقصود باشد، به معنای بیکار، ضایع و معطل:

به سیری "لاي خام" و سیر پنج "آب" بجوشانی و گیری نیمه اش آب
به شیشه ریز و رویش بند محکم که آن ضایع نگرده هم تو پرکم
(سید یوسف حسین، ۱۳۹۰، ص ۴۹)

۲. ظ: بار.

۳. بیت فرخی (۱۳۳۵، ص ۲۶۱):

تو شادخوار و شادکام و شادمان و شاددل بدخواه تو غلطیده اندر پای پیل پوستین
۴. در کتاب آداب الحرب (ص ۱۳۴) به جای پیل پوستین، پیل سپید آمده است. ضبط کتاب آداب الملوك و كفاية الملوك (تحریر دیگری از آداب الحرب)، چاپ عکسی بنیاد فرهنگ ایران، ورق ۴۲ «پیل پوستین» است (نقل از رواقی، ۱۳۵۵، ص ۱۲۶ ح).

آمد و گفت ای خداوند! از دوش باز، این پیل را صد بار بیش، بسته‌ام؛ خویشتن را باز کرده‌است و زنجیرها بگسسته. این علامت و نشان ظفر است (فخر مدّبر، ۱۳۴۶، ص ۱۳۴؛ نقل از رواقی، ۱۳۵۵، ص ۱۲۶).

البته پس از انتشار تصحیح اخیر دیوان ابوالفرج، «رضا موسوی طبری» در یکی از یادداشت‌های خود، نگاره‌ای از صحنه رزم به اشتراک گذاشت که نشان می‌دهد گاهی پیلان را به پوشش جنگی ملّیس می‌کردند تا اسبان سپاه مقابل را رَم بدهند. او در این باره نوشته است:

چندی پیش، در شرح بیتی از ابوالفرج رونی به شرح عیسی بن یعقوب تبریزی رجوع کردم. عبارت راهگشایی داشت. بیت و شرح آن را از این منبع خطی نقل می‌کنم: «پیل پوستین: پیلی که در روز جنگ، سلاح می‌پوشانند و بر روی او چیزی نشیمن می‌اندازند که مهیب شود و اسب را رم می‌دهد» (فوائد عیسوی، نسخه خطی کتابخانه درگاه پیرمحمدشاه (احمدآباد)). از بیت ابوالفرج و شرح آن و نگاره‌های مربوط به عرصه کارزار معلوم می‌شود که پیل پوستین نه فقط یک پیل معین، که به هر پیل جنگی ملّیس به لباس رزم (غالباً تهیه شده از جنس پوست) اطلاق می‌شده است» (نک. طبری در منابع دیجیتال).

۸. تربیت کردی و رسانیدی عرقِ نجمی به آبِ رتبت و جاه
(ص ۱۰۷)

⇐ بیت مربوط به قصیده شصت و دوم دیوان است که مصحح برخی از ابیات آن را شرح کرده است. در نظر اول، معنای «عرقِ نجمی» پدید نیست. گویا خطابِ شاعر با سلطان ابراهیم بن مسعود است و «عرقِ نجمی» اشاره به نجم‌الدین زریں شیبانی، و خاندان او (خاندان شیبانی) دارد؛ «نجم زریں... در دستگاه حکومتی سلطان ابراهیم مقام امارت و سپهسالاری داشته» (ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص بیست و چهار) و از برکشیدگانِ سلطان بوده است. در واقع، «خاندان شیبانی، که اصل و نسبشان به اعراب می‌رسد و اهل خراسان و از طبقه فرودست جامعه بوده‌اند، در خدمت غزنویان و سفرهای هند پایگاه و موقعیت عالی پیدا می‌کنند» (مقدمه مهیار بر مسعود سعد، ۱۳۹۰، ص ۳۸-۳۹؛ نیز، نک. حواشی همایی بر عثمان مختاری، ۱۳۸۲، ص ۶۷۷). مسعود سعد نیز زریں شیبانی را مدح گفته است:

۴۳۲

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

از کفر کشد زریب شیبانی کین آباد کند زریب شیبانی دین
بر چرخ نهد زریب شیبانی زین این مرتبت زریب شیبانی بین
(مسعود سعد، ۱۳۹۰، ص ۸۱۵)

۹. تا طبع درشت و نرم رویاند خار و گلِ عقربی و میزانی
در صدر تو سعد باد ناهیدی با قدر تو اوج باد کیوانی
(ص ۱۱۵)

توضیحات مصحح از این قرار است:

عقربی و میزانی: به اعتقاد قدما: هر [صح: مر] بروج را دلالت است بر علتها که اندر تن مردم پیدا آید و بر رنگها و صورت و چهره‌ها و شهرها و برگوناگونی و آب و آتش (التفهیم، ص ۳۲۴). بر این اساس، برج عقرب دلالت دارد بر مردمانی با این خصایص: بدخوی، بااندوه و سخاوت، دلیر، با فریب، ترشروی، خشم‌آلود، کشنده، حافظ، بی شرم، نادان... و برج میزان دلالت دارد بر مردمانی: خداوند اندیشه و ادب، سخی و کاهل و بددل و داد ده و بر طبع عامیان و شعرگوی و سرودگوی و حافظ (ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص ۲۴۶).

⇐ توجه نکرده‌اند که خار عقربی کنایه از بهرام (خونریز فلک) است؛ به این اعتبار که عقرب یکی از خانه‌های مریخ یا بهرام است. گل میزان/ میزانی هم کنایه از زهره است، زیرا برج میزان یکی از خانه‌های زهره یا ناهید است. این مطلب در فرهنگ‌های عمومی مانند غیاث اللغات (۱۳۳۷)، ذیل «خار عقرب» و «گل میزان»، بهار عجم (۱۳۸۰)، ذیل «خار عقرب» و «گل میزان» و لغت‌نامه (۱۳۷۷)، ذیل «گل میزان»، و واژه‌نامه‌های تخصصی مانند فرهنگ‌نامه شعری رحیم عفیفی (۱۳۷۶)، ج ۳، ص ۲۱۹۰ نیز آمده است.

انوری که متأثر از ابوالفرج رونی بوده، دو ترکیب مذکور را به این طریق در شعر خود آورده است:

در اثر، بهر مراعات و لیش خار عقرب چو گل میزان است

۱. در متنی التفهیم درست ضبط شده، اما در تعلیقات دیوان ابوالفرج اشتباه نقل شده است.

بر فلک بهر مکافات عدوش زخمه زهره شل کیوان است
(انوری، ۱۳۷۲، ص ۸۰)

۱۰. ای ز تو بر عمارت عالم یافته عقل خلعت رازی
(ص ۱۱۶)

← تعلیقات کتاب، درمورد اعلام تاریخی مشهور، اساطیر و داستان‌واره‌ها اطناب دارد؛ اما شرح برخی مشکلات و پیچیدگی‌ها به اجمال برگزار شده یا مغفول مانده است؛ از آن جمله است واژه نه چندان پُرکاربرد راز که در تعلیقات فقط یک شاهد دارد.

نخست بار، به سال ۱۳۴۵، احمد تفضلی در مقاله «رازیجریک لغت کهنه فارسی»، برپایه کاربرد این واژه در فرهنگ صحاح الفرس، آن را بازشناخت، ریشه آن را در فارسی میانه ترفان، اوستایی و پارتی نشان داد و شواهد دیگری از متون فارسی برای آن ذکر کرد (نک. تفضلی در منابع^۱).

توضیحات علی رواقی و شواهد منقول در مقدمه تفسیر بصائر درباب راز و رازی می‌تواند تکمیل‌کننده تعلیقات دیوان ابوالفرج باشد؛ برای نمونه:

دست دوستی اشارت کرد، زبان مهر عبارت کرد و رازمه مهر حجره دل عمارت کرد
(خواجه عبدالله انصاری، ۱۳۹۴، ص ۲۵۳)؛ و ما فرمان بردار او کردیم و مستخر حکم او گردانیدیم دیوان را، هرکه ازیشان رازی کردی و غواصی دانستی تا رازان بر حسب اختیار وی بناها نهادندی و کاریزها بیرون آوردندی (معین‌الدین نیشابوری، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۱۶۳۱)؛ جان به دانش کن مزین تا شوی زیبا از آنک/ زیب کی گیرد عمارت بی نظام دست راز^۲ (سنایی، ۱۳۸۵، ص ۳۰۴، نقل از رواقی، ۱۳۸۹، ج ۱، شصت و سه؛ نیز، نک. همو، ۱۳۹۵، ص ۱۱۹)

با وجود اینکه دیوان ابوالفرج چندان پر حجم نیست^۳، یکی از منابع مهم برای تدوین فرهنگ

۴۳۴

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. نیز می‌توان به رجوع کرد به مقالات احمد تفضلی، گردآورنده: ژاله آموزگار، تهران: توس، ۱۳۹۸، ص ۹۰-۹۳.

۲. دیوان چاپی: دست یاز.

۳. «دیوانش دوهزار و دو بیست بیت متداول است. اشعارش اگرچه بسیار بوده، از کثرت فترات و طوارق حدثان بیش از این نمانده» (اوحدی بلیانی، ۱۳۸۹، ج ۱، ص ۵۶).

مضامین ادب فارسی است. از این جهت، به نظر می‌رسد حجم تعلیقات چاپ مورد بحث، در قیاس با مبهمات دیوان و مطالب درخور ذکر کم باشد.

واژه‌نامه پایانی متون راهنمای خوبی برای فرهنگ‌نگاران، مصححان و علاقه‌مندان به پژوهش‌های زبانی و لغوی است؛ اما در روزگاری که تنظیم فهرست‌های هوشمند تقریباً به‌آسانی ممکن است، چاپ کردن واژه‌نامه بدون شماره صفحات قدری تسامح‌آمیز است. جدا از آنکه بدخوانی‌های متن به واژه‌نامه هم راه یافته است، در برخی از موارد به نظر می‌رسد که تعریف درج‌شده با معنای کاربردی در شعر ابوالفرج انطباق ندارد؛ گویا مصحح معنای لغات و ترکیبات را بدون در نظر گرفتن بافتار، و صرفاً از روی فرهنگ‌ها نوشته است. ذیلاً به برخی از کاستی‌های واژه‌نامه کتاب (ص ۲۹۷-۳۱۰) پرداخته‌ایم:

۱. ص ۲۹۹/ پرکار: نقاشی و قلم‌زنی و قلابدوزی و گلدوزی و تذهیب و گچ‌بری و امثال آن که در آن کار بسیار کرده‌اند.

آب چین‌یافته در حوض از باد همچو پرکار حریر چین است
(ص ۳۳)

۴۳۵

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

«لغتی که در واژه‌نامه باید مدخل می‌شد، کار، و ضبط صحیح مصراع دوم چنین است: «همچو برکار حریر چین است»: آب برکه یا حوض که از باد موج برداشته، مانند حریر چین است که آن را برکار [= دار پارچه‌بافی] کشیده باشند و چین افتاده باشد. علی‌رواقی، به سال ۱۳۴۸، در یادداشت عالمانه‌ای با عنوان «دیوان ابوالفرج رونی»، نقدگونه‌ای بر تصحیح محمود مهدوی دامغانی نوشته (سخن، دوره ۱۹، ش ۳) و با ذکر شواهدی به این مطلب اشاره کرده است^۱:

برکار که در خراسان روی کار می‌گویند، پارچه یا فرش است که روی دستگاه و بالای چهارچوب پارچه‌بافی یا قالی‌بافی باشد؛ در مقامات زنده پیل [تصحیح حشمت مؤید، ص ۱۲۹] آمده است: «گفتم قدر کرباس برکار است. چون تمام شود آن را در وجه غله خرج کنم». بیت ابوالفرج به گونه‌ای دیگر در داراب‌نامه (ج ۱، ص ۴۱) آمده است:

آب چین یافته به حوض از باد همچو برکار [م: پرکار] بر حریر خطای
(رواقی، ۱۳۴۸، ص ۸۴۸)

۱. این شماره از مجله سخن در پایگاه‌های استنادی نمایه نشده است. ظاهراً به همین دلیل، مصحح از چاپ این نقل کوتاه اما پرمحتوا، بی‌اطلاع بوده است.

۲. ص ۳۰۰ / جعاب: ج جعبه؛ سبد کوچکی که گل یا میوه در آن گذارند [مربوط به این ابیات]:

تیر از گشاد شست تو گر بر خورد به تیر ناقص کند دبیری و ابتر کند حساب
گویی که از کمان تو کَلّی جدا شوند هر گاه که تیروار نهی روی در جعاب^۱

(ص ۲۵)

← معنای جعاب سبد میوه نیست! بلکه «تیردان‌ها» مقصود است: «جعاب: کیشهای^۲ تیر، و او جمع جعبه است» (محمد بن عبدالخالق، بی تا، ج ۱، ص ۴۴۷). بیت دوم معنای محصلی ندارد؛ شاید ضبط «صعاب»، به معنی دشواری‌ها، ارجح باشد؛ اما همچنان تکلفی دارد.

۳. ص ۳۰۱ / حمل: باری که بر گردن بردارند. [مربوط است به این بیت]:

عمید دولت علیا و خاص مجلس میر امیر گنج شه حمل بخش حمله پذیر

(ص ۶۳)

← جدا از آنکه در مصراع دوم «امین» و «حمل پذیر» درست می‌نماید^۳، «حمل»، در صفت فاعلی «حمل پذیر»، به معنی باج و خراج است (نک. رواقی، ۱۳۴۸، ص ۸۵۰)؛ «حمل پذیر» یعنی شاه مقتدری که از ملوک زیر دست باج و خراج می‌گیرد. نمونه‌هایی برای این معنی:

هر زمان حملش^۴ فرستد پادشاه قیروان هر زمان بازش^۵ فرستد شهریار قندهار^۶

(منوچهری، ۱۴۰۳، ص ۲۱۱)

در تصحیح جدید دیوان منوچهری (۱۴۰۳، ص ۶۶۳) به درستی آمده است: «ظاهراً باری که به عنوان پیشکش برای بزرگی یا پادشاهی می‌فرستادند».

۱. تصحیح محمود مهدوی دامغانی (ص ۲۶): «بر صعاب».

۲. چاپی: «کیش‌های».

۳. «امین گنج شه حمل بخش حمل پذیر». قصیده در مدح ابونصر پارسی سروده شده است.

۴. استاد دبیرسیاقی در واژه‌نامه دیوان منوچهری حمل را در این بیت، «بار» معنی کرده‌اند که چندان دقیق نیست (نک.

منوچهری، ۱۳۸۵، ص ۳۵۹، ستون دوم).

۵. «باز»: صورتی از «باج».

۶. ضبط بیت در تصحیح دبیرسیاقی: «... هر نفس باجش فرستد شهریار قندهار» (منوچهری، ۱۳۸۵، ص ۳۷).

داد خاقان خراج و دختر و چیز حمل دینار و گنج گوهر نیز
(نظامی گنج‌ای، ۱۳۹۲، ص ۱۳۴)

قیصرش همی باج فرستد به خزینه فغفور همی حمل فرستدش به درگاه
(انوری، ۱۳۷۲، ص ۴۰۴؛ نیز، نک. قطران، ۱۴۰۲، ص ۵۶۰)

۴. ص ۳۰۱/ خردگاه: جایی از سینه شتر که در وقت خوابیدن بر زمین نهد و آن مانند کف پای او شده باشد. خیمه کوچکی را نیز گویند که در درون خیمه بزرگ برپای کنند [مربوط است به این بیت]:
برون کند خرد از خردگاه لهُو شکیل فروکشد طرب از طره جای عیش لگام

(ص ۸۷)

⇐ خُردگاه/ خُرده‌گاه موضعی است «بالای سم ستوران که بر او شکال نهند و به این مناسبت شکال‌گاه نیز گویند» (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «خرده»):

۴۳۷

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

أُمُّ الْقِرْدَانِ: میان خرده و سنب (میدانی، ۱۳۴۵، ص ۲۷۱)؛ الشَّطْطَى: استخوان خرد[ه] در دست اسب (میدانی، ۱۳۴۵، ص ۲۷۰)؛ أَفْدَعُ: خرده از دست یا از پای کُر (همان، ص ۱۳۰)؛ الْهَبْجَارُ: شکیل که خورده‌ی پای اشتر بدان با میان بندند (ادیب کرمینی، ۱۳۸۵، ص ۷۷۱؛ نیز، تاج الاسامی، ۱۳۶۷، ص ۶۲۷)؛ الرِّسَاغُ: رسن که به آن خرده‌گاه ستور با میخ بندند (زنجی سجزی، ۱۳۶۴، ص ۱۴۴)؛ الرُّسُغُ: خرده‌گاه (دیباج الأسماء، ۱۳۹۷، ص ۱۰۱).
به مذهب من پسندیده این است که خرده‌گاه کوتاه و پای قایم، اسبان میانه را باشد و اسبان بزرگ را گردن و پشت و خرده‌گاه دراز بود (قیم نهاوندی، ۱۳۹۵، ص ۱۰).

از اتفاق، همین بیت از ابوالفرج، ذیل مدخل «خرده‌گاه»، در لغت‌نامه (۱۳۷۷، ج ۶، ص ۸۴۹۷) آمده است.

۵. ص ۳۰۲/ دوال: تسمه رکاب. [ظاهراً مربوط به این دو بیت]:

چون خورد بی‌گنه دوالِ ادب؟ چون کشد بی‌ورم و بالِ طلی؟
(ص ۱۲۰)

بخل چندان دوال خورد از تو که به پهلوش بر دوال نماند

(ص ۱۲۶)

«دوال مطلق تسمه است که از آن عنان و کمر بند و بند رکاب و بند لگام و ترک بند و غیره سازند» (دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل مدخل، یادداشت مؤلف). به تعبیر جزئی تر، «دوال» تسمه چرمی، تکه بریده چرم، نوار چرمی، یا بند چرمی است و ناگفته پیداست که کاربردهای مختلف دارد؛ چنانکه دوال پیشانی^۱ (ادیب نطنزی، ۱۳۸۹، ص ۵۴۳)، دوال تازیانه (ادیب کرمینی، ۱۳۸۵، ص ۶۰۰ و ۶۶۰؛ دیباج الأسماء، ۱۳۹۷، ص ۱۷۶)، دوال رکاب (میدانی، ۱۳۴۵، ص ۲۸۲؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵، ص ۳۲۷؛ لازقی، ۱۴۰۰، ص ۶۲۴)، دوال شمشیر (ادیب نطنزی، ۱۳۸۹، ص ۵۴۵؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵، ص ۴۸۶ و ۶۵۳ و ۷۱۰؛ لازقی، ۱۴۰۰، ص ۲۷۷، ۴۵۰ و ۴۶۹)، دوال فتراک (میدانی، ۱۳۴۵، ص ۲۸۲؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵، ص ۳۱۰؛ لازقی، ۱۴۰۰، ص ۳۶۶)، دوال کوزه (لازقی، ۱۴۰۰، ص ۴۵۰ و ۴۶۹)، دوال لگام/لقام (میدانی، ۱۳۴۵، ص ۲۸۳؛ ادیب کرمینی، ۱۳۸۵، ص ۴۶۴) دوال نعلین (میدانی، ۱۳۴۵، ص ۱۶۸؛ ادیب نطنزی، ۱۳۸۹، ص ۴۴۵؛ دیباج الأسماء، ۱۳۹۷، ص ۱۳۳) و جز آن داریم.

دوال در بیت اول و مصراع اول بیت دوم معنای تازیانه چرمین می دهد و در این معنا بسیار مشهور است:

نهیب مرگ بلرزاندم همی شب و روز چو کودکان بدآموز را نهیب دوال

(کسایی مروزی، نقل از دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل مدخل)

در این مورد می توان به مقاله علی بلوکباشی (۱۳۴۸) با عنوان «دوالک بازی و تحقیقی در واژه دوال» نیز رجوع کرد.

در مصراع دوم بیت دوم، دوال به معنای «پوست» است؛ یعنی بخل آنقدر از تو تازیانه خورد که پوست به پهلوش نماند. دو شاهد برای دوال در معنای چرم، و پوست:

ز عقد حور سزد بر جنبیت تو لگام ز پشت شیر سزد بر حمایل تو دوال

(امیر معزی، ۱۳۱۸، ص ۴۴۸)

۴۳۸

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. در ترجمه «عصاب»؛ سریندر چرمی.

از زخم تو چو طبل نالم به هیچ روی ور خود ز پشت من به مثل برکشی دوال
(مجدالدین همگر، ۱۳۷۵، ص ۲۸۶)

۶. ص ۳۰۲ / سَباک: زرگر.

گهر عقل را تو پالایی سیم را گرم داروی سَباک
(ص ۶۹)

⇐ سَباک را در واژه‌نامه به «زرگر» تعریف کرده‌اند. خوب بود به معنایی چون «سیم پالا»^۱ (زنجی سجزی، ۱۳۶۴، ص ۱۵۶؛ دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل مدخل) یا «گدازگر»، که با مفهوم بیت تناسب بیشتری دارد و از اقتضائات کار زرگری بوده، نیز اشاره می‌شد: «سَباک: گدازنده» (محمّد بن قوام، ۱۳۹۴، ص ۲۸۲). البته برای معنی کردن بیت، باید «چنانکه/ همچنان که» را میان دو مصراع بیفزاییم:

همچنان که داروی گدازنده سَباک نقره را از آلودگی‌ها پاک می‌کند، تو نیز گوهر عقل را از آلودگی‌ها پاک می‌کنی (پهلوان حسینی، ۱۳۸۶، ص ۴۵۱).

۷. ص ۳۰۳ / ستام: ساخت و یراق زین اسب.

براقِ آخر او را طریق کاهکشان به لوس و لابه دهد کوکب دوال و ستام
(ص ۸۸)

⇐ معنای ستام را درست نوشته‌اند؛ اما آنچه در بیت گره‌افکنی می‌کند، «کوکبِ ستام» است. در قدیم، چرم افسار و یراقِ اسب را با ستاره [ظاهراً قطعات فلزی ستاره‌شکل] تزئین می‌کرده‌اند؛ یعنی آن را مُکوکب می‌کردند. علی‌رواقی در مقاله «نگرشی در دیوان فرخی سیستانی» نوشته است:

گویا در روزگاران کهن رسم برین بوده است که بر روی زین یا دوال و ستام اسب یا بر روی سپر و خفتان، نقش ستاره را می‌بافته و یا نگار می‌کرده‌اند و یا پاره‌های آهن که به شکل ستاره بوده،

۱. زیبا «السَبک» در اصل به معنای «پالودن زر و سیم، و ریخته‌گری کردن» است (نک. کردی نیشابوری، ۱۴۰۰، ص ۷۸).

بر روی آنها نصب می کرده‌اند.^۱ کلمه مُکوکب که در ادب فارسی مکرر به کار رفته، بیشتر در مورد همین رسم بوده است... و این شاهد از کتاب سیاست‌نامه [چاپ هیوبرت دارک، ص ۱۴۱] است: «آنگاه او را اسپکی ترکی فرمودندی با زینکی در خام گرفته و لگامی دوال ساده ... سال پنجم زینی بهتر و لگامی مکوکب و قبایی و دبوسی. ... و جمال‌الدین عبدالرزاق [دیوان، ص ۲۵۹] چنین گفت:

از برای نوبتی قدر تو هر شب بر فلک از کواکب ادهم شب را کند ز زین ستام

(رواقی، ۱۳۵۵، ص ۱۲۰-۱۲۲)

چند نمونه دیگر:

همه سراسر گردون ز کوکب ز زین چو پشت کره اشهب ز گوهرینه ستام

(عمیق بخاری، ۱۳۳۹، ص ۱۷۷)

به موکب تو همی تازد آن شهاب‌عنان که از ستاره ستام از هلال زین دارد

(نجیب جرفادقانی، ۱۳۷۱، ص ۲۸)

از همین جاست که شاعری چون «مسعود سعد بارها میان ستارگان شب و ستام همانندی برقرار کرده است» (عیدگاه طرّبه‌ای، ۱۳۹۷، ص ۳۳۶):

از آن سبیکه زر کافتاب گویندش زند ستامی کان را ستارگان خوانند^۲

(مسعود سعد، ۱۳۹۰، ص ۲۲۴)

فلک خواهدی تا تو را روز و شب چو شب‌دیز در زیر ران باشدی

بدان تا بر او انجم و مهر و ماه ستام و رکاب و عنان باشدی

(همان، ص ۵۵۹)

نعل اسب او هلال است و ستامش کوکبست آفتابست او و اسبش آسمان اندر مدار^۳

(امیر معزی، ۱۳۱۸، ص ۳۵۷)

۱. همچنان که نعل اسب را با کواکب مُسَمَّر می کردند (رک. معرفت، ۱۴۰۱، ص ۱۳۳۳).

۲. شواهد دیوان مسعود سعد از مقاله وحید عیدگاه در ارج‌نامه دکتر سعید حمیدیان نقل شده است (رک. عیدگاه طرّبه‌ای، ۱۳۹۷).

۳. این بیت در سفینه صائب (ص ۳۴۱) به نام ابوالفرج رونی ثبت شده است.

همچنانکه برگستوان را با ستاره منقوش می‌کردند: «... که نسخه روی به رقوم اشک، برگستوان زراندوده مکوکب پوشیده‌ای»^۱ (خاقانی، ۱۳۶۲، ص ۷).

۸. ص ۳۰۳/شاک: مرد با سلاح تمام، یعنی سلحدار.

آتش برق و بانگ رعد آیند پیش فرمان و امتحان تو شاک
(ص ۶۹)

⇐ شاک در اینجا یعنی شک‌کننده و مردّد و مجازاً ناستوار و مضطرب، نه سلحدار. بیت بعدی مؤید این مطلب است که البته در تعلیقات اشتباه شرح شده است:

قعر دریا و بیخ کوه نهند پیش گرداب و گردباد تو خاک
(همان جا)

در باب بیت اخیر، مصحح مجموع عبارت را کنایه قلمداد کرده و معنای عجیبی نوشته است:

«خاک پیش کسی یا چیزی نهادن: نظیر خاکی پیشه گرفتن [!]]، کنایه از تواضع و فروتنی کردن (فرهنگنامه شعری، ج ۱، ص ۷۴۵)» (ابوالفرج رونی، ۱۳۹۸، ص ۲۰۶).

به نظر می‌رسد نثر دستوری بیت چنین باشد: قعر دریا و بیخ کوه را، در برابر گرداب و گردباد تو، خاک می‌نهند. یکی از معانی نهادن، تقویم کردن (قیمت‌گذاری/ ارزش‌گذاری کردن) است (نک. ضیائی، ۱۳۸۹، ص ۶۴):

نظاره ز قندز هلاّت مویی به هزار جان نهاده‌ست
(خاقانی، ۱۳۸۲، ص ۵۵۵، نقل از ضیائی، ۱۳۸۹، ص ۶۴)

بهوش باش که هنگام باد استغنا هزار خرمن طاعت به نیم جو نهند
(حافظ، ۱۳۸۸، ص ۲۷۴، نقل از همان جا)

با در نظر گرفتن این مقدمات، معنای بیت مورد بحث چنین است: قعر دریا را در برابر گرداب تو، و بیخ کوه را در مقابل گردباد تو، با خاک برابر می‌کنند؛ یعنی ناچیز می‌دانند. مقصود شاعر آن

۱. یعنی: پوشانده‌ای.

است که اگر گردابِ خشم و سطوتِ تو بیاید، قعرِ دریا را زیر و زیر می‌کند (از دریا، خاک به جای می‌گذارد) و گردبادِ قهرِ تو بیخِ کوه را از جای می‌کند. بنابراین نهادن به‌تنهایی باید در تعلیقات معنا می‌شد.^۱

در بیتِ قبل هم می‌گوید آتشِ ابر و بانگِ رعد در برابرِ نفاذِ امر و سختیِ امتحانِ تو قاطعیت و استواری ندارند؛ بل مردّد و شاک‌اند.

۹. ص ۳۰۶/کوس: دو کس که دوش بر دوش یا پهلوی بر پهلوی زنند. [مربوط به این بیت:]

به تن زو کوس خورده کوه ساکن به تک زو کاغ خورده باد عاجل

(ص ۷۶)

⇐ تعریفِ کوس گویا از برهان قاطع (ج ۳، ص ۱۷۲۸) نقل شده است؛ به هر صورت، تعریفی نارساست که صاحب برهان آن را بدون دقت، از لغت فرس^۲ و فرهنگ‌های دیگر رونویس کرده است و نمی‌شود آن را در بافتِ بیت جایگزینِ کلمه کرد؛ کوس اسم است از مصدرِ کوستن - کویستن و معنای ضربه و برخورد و صدمه و آسیب می‌دهد (نک. دهخدا، ۱۳۷۷، ذیل «کوس» و «کوست»؛ نیز، نک. محمد بن هندوشاه، ۱۳۵۵، ص ۱۴۵؛ اوبهی هروی، ۱۳۶۵، ص ۲۶۸).

«در زبان پهلوی، فعلِ kōstan به معنی زدن و کوفتن است. کلمه کوس و کوست که در لغت فرس اسدی (۱۳۱۹، ص ۴۸) به معنی "آسیب" آمده و بیت بوشعیب به شاهدِ آن آورده شده (شاکر نعمت نبودم یا فتی/ تا زمانه زد مرا ناگاه کوست)، از همین فعل است» (صادقی، ۱۳۹۹، ص ۸۹). کوس/ کوست در تکملة الأصناف برابرِ «الصدام» آمده است (نک. ادیب کرمینی، ۱۳۸۵، ص ۳۹۹).

۴۴۲

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

۱. «نهادن» در معنای حساب کردن و به شمار آوردن نیز در دیوان ابوالفرج (ص ۴۵) به کار رفته است:

۲. «کوس: ... آن است که دو تن به هم رسند و پهلوی و دوش به قوتِ سخت در یکدیگر کوبند؛ اگر از عمدا بود و اگر از قصد، چنانکه فردوسی گفت: زناگه به روی اندرافتاد طوس/ تو گفتی ز پیلِ ثیان یافت کوس» (اسدی طوسی، ۱۳۶۵، ص ۱۲۶).

منابع

- آرزو، سراج‌الدین علی خان (۱۳۸۳)، تذکره مجمع التفایس، به کوشش زبیب‌التساء علی خان، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- ابوالفرج رونی (۱۳۰۴)، دیوان، به تصحیح چاپ‌کین، ضمیمه سال ششم مجله ارمان، تهران: مطبعه شوروی.
- _____ (۱۳۴۷)، دیوان، به تصحیح محمود مهدوی دامغانی، مشهد: کتابفروشی باستان.
- _____ (۱۳۹۸)، دیوان، به تصحیح مریم محمودی، تهران: سخن.
- ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید (۱۳۹۶)، بطلال نامه (حماسه جعفر بن حسین، ملقب به سید بطلال غازی)، به تصحیح میلاد جعفرپور، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اثیرالدین اخسیکتی (۱۳۳۷)، دیوان، به تصحیح رکن‌الدین همایون‌نفرخ، تهران: کتابفروشی رودکی.
- ادیب کریم‌نی، علی بن محمد بن سعید (۱۳۸۵)، تکملة الأصناف، به کوشش علی رواقی، با همکاری سیده زلیخا عظیمی، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- ادیب نطنزی، بدیع‌الزمان ابوعبدالله حسین بن ابراهیم (۱۳۸۹)، دستور اللغة (کتاب الخلاص)، به تصحیح سید علی اردلان جوان، مشهد: به نشر.
- ازرقی هروی، ابوبکر بن اسماعیل (۱۳۹۸)، دیوان، تحقیق و تصحیح: مسعود راستی‌پور - محمد تقی خلوصی، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- استرآبادی، میرزا مهدیخان (۱۳۶۶)، درة نادره، به اهتمام سید جعفر شهیدی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اسدی طوسی، ابومنصور علی بن احمد (۱۳۱۹)، لغت فرس، به تصحیح عباس اقبال، تهران: چاپخانه مجلس.
- _____ (۱۳۵۴)، گرشاسب‌نامه، به کوشش حبیب یغمائی، تهران: طهوری.
- _____ (۱۳۶۵)، لغت فرس، به تصحیح فتح‌الله مجتبابی و علی اشرف صادقی، تهران: خوارزمی.
- اسفزاری، معین‌الدین (۱۳۳۸)، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، بخش یکم، با تصحیح و حواشی سید محمدکاظم امام، تهران: دانشگاه تهران.
- امیر معزی (۱۳۱۸)، دیوان، به سعی و اهتمام عباس اقبال، تهران: کتابفروشی اسلامیه.
- انجو شیرازی، میرجمال‌الدین حسین (۱۳۵۱)، فرهنگ جهانگیری، ویراسته رحیم عقیقی، مشهد: دانشگاه مشهد.
- انوری، علی بن محمد (۱۳۷۲)، دیوان، به اهتمام محمد تقی مدرّس رضوی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- اوبهی هروی، حافظ سلطانعلی (۱۳۶۵)، تحفة الأحباب، به تصحیح و تحشیه فریدون تقی‌زاده طوسی - نصرت‌الزمان ریاضی هروی، مشهد: به نشر.
- اوحدی حسینی دقاقی بلیانی، تقی‌الدین محمد (۱۳۸۹)، عرفات العاشقین و عرصات العارفین، تصحیح ذبیح‌الله صاحبکاری و آمنه فخر احمد، با نظارت علمی محمد قهرمان، تهران: میراث مکتوب - کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

- برهان، محمدحسین بن خلف تبریزی (۱۳۴۲)، برهان قاطع، به اهتمام محمد معین، تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- بهار، لاله تیک چند (۱۳۸۰)، بهار عجم، به تصحیح کاظم دزفولیان، تهران: طلایه.
- پهلوان حسینی، علی اصغر (۱۳۸۶)، نقد و تحلیل دیوان ابوالفرج رونی، رساله دکتری، به راهنمایی اصغر دادبه، دانشگاه یزد.
- تاج الاسامی (۱۳۶۷)، به تصحیح علی اوسط ابراهیمی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- تفسیر قرآن پاک (۱۳۴۴)، عکس نسخه‌ای محفوظ در دانشگاه لاهور، با مقدمه مجتبی مینوی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- جنگ رباعی: بازیابی و تصحیح رباعیات کهن پارسی (۱۳۹۴)، پژوهش و ویرایش: سیدعلی میرافضلی، تهران: سخن.
- جوینی، عظاملک بن محمد (۱۳۸۲)، تاریخ جهانگشای، به سعی و اهتمام محمد بن عبدالوهاب قزوینی، تهران: دنیای کتاب.
- حافظ شیرازی (۱۳۸۸)، دیوان. به سعی سایه. تهران: کارنامه.
- حمیدیان، سعید (۱۳۹۲)، شرح شوق (شرح و تحلیل اشعار حافظ)، تهران: قطره.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل بن علی (۱۳۶۲)، منشآت، تصحیح و تحشیه محمد روشن، تهران: کتاب فرزان.
- _____ (۱۳۸۲)، دیوان، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی. تهران: زوار.
- خواجه عبدالله انصاری (۱۳۹۴) ← شفیع کدکنی
- دیباج الأسماء (۱۳۹۷)، از مؤلفی ناشناخته (سده ۷-۸ق)، تصحیح و تحقیق: علی اصغر اسکندری، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
- راشد محضّل، محمدتقی (۱۳۹۴)، «فرهنگ ریشه‌شناختی فارسی»، زبان و زبان‌شناسی، ش ۲۱، بهار و تابستان، ص ۱۶۳-۱۷۲.
- رحیم‌پور، مهدی (۱۳۹۲)، «رونی، ابوالفرج»، دانشنامه زبان و ادب فارسی در شبه قاره، به سرپرستی محمدرضا نصیری، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۳، ص ۵۰۰-۵۰۲.
- _____ (۱۳۹۵)، «نشر عشق»، دانشنامه زبان و ادب فارسی، به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ج ۶، ص ۴۴۱-۴۴۳.
- رواقی، علی (۱۳۴۸)، «دیوان ابوالفرج رونی»، سخن، دوره ۱۹، ش ۳، خرداد، ص ۸۴۷-۸۵۵.
- _____ (۱۳۵۵)، «نگرشی در دیوان فرخی سیستانی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، س ۲۳، ش ۱ و ۲، ص ۱۱۸-۱۴۳.
- _____ (۱۳۸۸)، «دریاره گویش یغنایی»، جشن‌نامه استاد عبدالمحمد آیتی، زیر نظر غلامعلی حدّاد عادل، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ص ۱۶۹-۲۸۷.
- _____ (۱۳۹۵)، «گونه فارسی هروی: با نگاهی به کلمات شیخ الاسلام در کتاب در هرگز و همیشه انسان»، گزارش میراث، دوره ۲، ضمیمه ش ۴.

- زنجدی سجزی، محمود بن عمر (۱۳۶۴)، مهذب الأسماء فی مرتب الحروف والأشیاء، به تصحیح محمد حسین مصطفوی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- سلیمان ساوجی، سلمان بن محمد (۱۳۸۹)، کلیات، به تصحیح عباسعلی وفائی، تهران: سخن.
- سنایی غزنوی، محدود بن آدم (۱۳۸۵)، دیوان، به سعی و اهتمام مدرّس رضوی. تهران: سنایی.
- _____ (۱۳۹۷)، حدیقة الحقیقة و طریقة الشریعة، مقدّمه، تصحیح و تعلیقات: محمدجعفر یاحقی - سیّد مهدی زرقانی، تهران: سخن.
- سورآبادی، عتیق بن محمد (۱۳۸۱)، تفسیر سورآبادی، به تصحیح علی اکبر سعیدی سیرجانی، تهران: فرهنگ نشر نو.
- سیّد یوسف حسین (۱۳۹۰)، رساله جلدسازی، به تصحیح علی صفری آق قلعہ، تهران: میراث مکتوب.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۴)، در هرگز و همیشه انسان: از میراث عرفانی خواجه عبدالله انصاری، به تصحیح محمدرضا شفیع کدکنی، تهران: سخن.
- شمس العلماء (محمد حسین قریب) گزکانی (۱۳۸۹)، قطوف التّبیع فی صنوف البدیع، به کوشش مرتضی قاسمی، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- صائب، میرزا محمدعلی (۱۳۶۶-۱۳۷۰)، دیوان، به کوشش محمد قهرمان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۵)، سفینه صائب، چاپ عکسی بر اساس نسخه خطی کتابخانه دانشگاه اصفهان به شماره ۱۰۷۷۵، به کوشش سیّد صادق حسینی اشکوری، اصفهان: دانشگاه اصفهان - قم: مجمع ذخایر اسلامی.
- صادقی، علی اشرف (۱۳۹۵)، «هنجیدن - فنجیدن، دانستن - دانستن، خجنده - خزنده...»، فرهنگ نویسی، ش ۱۱، ص ۵۷-۷۹.
- _____ (۱۳۹۹)، «مقوّا، گهواره - گهواره، کوستن...»، فرهنگ نویسی، ش ۱۶، ص ۸۳-۱۰۰.
- صفری آق قلعہ، علی (بی تا)، «سه بیت از فتحنامه قنوج ابوالفرج رونی در برگه ای بازمانده از یک نسخه کهن دیوان او»، جشن نامه دکتر محمود مدبری، به کوشش نجمه حسینی سروری، علی جهانشاهی افشار و منوچهر فروزنده فرد، نسخه پی دی اف، ص ۳۰۹-۳۱۳.
- ضیائی حبیب آبادی، فرزاد (۱۳۸۹)، «در بساط قلندر: نقدی بر کتاب بساط قلندر (برگزیده و شرح غزل های خاقانی)»، کتاب ماه ادبیات، پیاپی: ۱۶۱، اسفند، ص ۶۱-۷۶.
- طالب آملی (۱۳۴۶)، کلیات اشعار، به کوشش طاهری شهاب، تهران: کتابخانه سنایی.
- ظهیری سمرقندی، محمد بن علی (۱۳۸۱)، سندبادنامه، به تصحیح محمد باقر کمال الدینی، تهران: میراث مکتوب.
- عثمان مختاری (۱۳۸۲)، دیوان، به اهتمام جلال الدین همایی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- عظیم آبادی، حسینقلی خان (۱۳۹۱)، تذکره نشتر عشق، تصحیح و تعلیقات: سیّد کمال حاج سیّدجوادی، تهران: میراث مکتوب.

عظیمی، میلاد (۱۳۹۹)، «آویزه‌ها (۵۴)»، بخارا، ش ۱۳۶، فروردین - اردیبهشت، ص ۳۰۴ - ۳۲۲.

عفیفی، رحیم (۱۳۷۶)، فرهنگنامه شعری براساس آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم هجری، تهران: سروش.

عمر ختّام نیشابوری (۱۳۸۵)، نوروزنامه، تصحیح و تحشیه مجتبی مینوی، تهران: اساطیر.

عمیق بخاری (۱۳۳۹)، دیوان، با مقابله و تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: کتابفروشی فروغی.

عوفی، محمد بن محمد (۱۳۳۵)، لباب الالباب، از روی چاپ ادوارد براون، با تصحیحات جدید و حواشی و تعلیقات، به کوشش سعید نفیسی، تهران: کتابخانه ابن سینا - کتابخانه حاج محمدعلی علمی.

عیدگاه طرّبه‌ای، وحید (۱۳۹۷)، «پیشنهادهایی برای اصلاح چند بیت از دیوان مسعود سعد»، پیش ادیب عشق (ارح‌نامه دکتر سعید حمیدیان)، به خواستاری و اهتمام احمد رضا بهرام‌پور عمران و محمدامیر جلالی، تهران: قطره.

فخرالدین اسعد گرگانی (۱۳۴۹)، ویس و رامین، تصحیح ماگالی تودوآ و الکساندر گواخاریا، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

فترخی سیستمی، علی بن جولوغ (۱۳۳۵)، دیوان، به کوشش محمد دبیرسیاقی، تهران: شرکت نسبی محمدحسین اقبال و شرکاء.

قیم نهاوندی (۱۳۹۵)، فرسنمه، به کوشش آذرتاش آذرنوش - نادر مطلبی کاشانی، تهران: نشر نی.

کردی نیشابوری، یعقوب بن احمد (۱۴۰۰)، المّهدّب فی المصادر، نسخه برگردان دستنویس شماره ۵۳۵ کتابخانه مجلس، تحقیق: مسعود قاسمی، تهران: میراث مکتوب.

کرمی، محمدحسین و روح‌الله خادمی (۱۳۹۳)، «مجد همگر و نقد شعر»، کاوشنامه، س ۱۵، ش ۲۹، ص ۱۸۷ - ۲۲۳.

گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود (۱۳۴۷)، زین الاخبار، با مقابله و تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

گلستانه، محمود بن محمود بن علی الحسنی (۱۳۹۱)، انیس الوحده و جلیس الخلو، تحقیق و تصحیح: مجتبی مطهری (الهامی)، تهران: کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.

لاذقی، مصطفی بن قباد (۱۴۰۰)، مشکاة المصابیح، تصحیح و تحقیق: امین حق پرست، تهران: بنیاد موقوفات افشار.

لغت محلی شوشتر (۱۴۰۰)، از مؤلفی ناشناخته در سده سیزدهم هجری، تصحیح و تحقیق: مهدی کدخدای طراحی، تهران: بنیاد موقوفات افشار.

مجدالدین همگر (۱۳۷۵)، دیوان، به تصحیح احمد کرمی، تهران: انتشارات ما.

محمد بن عبدخالق بن معروف (بی‌تا)، کنز اللغات، به تصحیح سیدرضا علوی، تهران: کتابخانه مرتضوی.

محمد بن قوام بن رستم بدر خزانه‌ای بکری بلخی (۱۳۹۴)، بحر الفضایل فی منافع الافاضل، به تصحیح میرهاشم محدث، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.

محمد بن هندوشاه نخجوانی (۱۳۵۵)، صحاح الفرس، به اهتمام عبدالحی طاعتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

مسعود سعد سلمان (۱۳۹۰)، دیوان، به تصحیح محمد مهیار، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی. مشار، خانبابا (۱۳۵۱)، فهرست کتابهای چاپی فارسی، تهران: چاپخانه ارژنگ. معرفت، لاله (۱۴۰۱)، «شعر شرف‌الدین شفروء اصفهانی در تذکره‌های لباب الالباب و عرفات العاشقین»، نامه سروشیار (یادنامه استاد جمشید مظاهری)، به خواستاری و اهتمام علی‌اکبر احمدی دارانی و گلپر نصری، قم: ادبیات، ص ۱۳۲۷-۱۳۳۹.

منوچهری، احمد بن قوص (۱۳۸۵)، دیوان، به اهتمام سید محمد دبیرسیاقی، تهران: زوار. _____ (۱۴۰۳)، دیوان، تصحیح و تحقیق: راضیه آبادیان، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار- سخن. میدان، ابوالفتح احمد بن محمد (۱۳۴۵)، السامی فی الأسامی، عکس نسخه مکتوب به سال ۶۰۱ ق، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

مینوی، مجتبی (۱۳۸۵) ← نوروزنامه

نجیب جرفادقانی (گلپایگانی) (۱۳۷۱)، دیوان، به تصحیح احمد کرمی، تهران: انتشارات ما. نظامی گنجه‌ای، الیاس بن یوسف (۱۳۹۲)، هفت پیکر، تصحیح و حواشی: حسن وحید دستگردی، با بازبینی سعید حمیدیان، تهران: قطره.

نظامی نیشابوری، صدرالدین حسن (۱۳۹۱)، تاج المآثر، به مقدمه، تصحیح و تعلیق مهدی فاموری- علیرضا شادآرام، یاسوج: دانشگاه آزاد اسلامی.

نظیری نیشابوری (۱۳۷۹)، دیوان، با تصحیح و تعلیقات محمدرضا طاهری (حسرت)، تهران: نگاه. واله داغستانی، علیقلی خان (۱۳۹۰)، تذکره ریاض الشعراء، به تصحیح ابوالقاسم رادفر- گیتا اشیدری، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

یزدی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۷۴)، ترجمه فارسی شرایع الاسلام، اصل کتاب تألیف محقق حلی، به کوشش محمدمتقی دانش‌پژوه، تهران: دانشگاه تهران.

منابع دیجیتالی

پیکره زبانی فرهنگستان زبان و ادب فارسی، پیوند: <https://dadegan.apll.ir>

شریفی صبحی، محسن (بی‌تا)، «نقد تصحیح دیوان ابوالفرج رونی و معرفی اشعار تازه از او»، گاهنامه ادبی، کانال تلگرامی، پیوند: t.me/gahnameycadabi

عظیمی، میلاد (بی‌تا)، «ژاله رانان» و «شاهدی دیگر برای راندن ژاله»، نور سیاه، کانال تلگرامی، پیوند: t.me/n00rc30yah

قائم مقامی، سید احمدرضا (بی‌تا)، «ژاله بستن» و «لغتی دیگر از زبان قدیم هرات: درواخ»، یادداشت‌های سید احمدرضا قائم مقامی، کانال تلگرامی، پیوند: t.me/YaddashtQaemmaqami

موسوی طبری، رضا (بی‌تا)، پاره‌ای از مکتوبات و منشورات در ادب و تاریخ و سیاست، کانال تلگرامی، پیوند: t.me/rezamousavitabari